

# اقتصاد ایران در دوران دولت ملی

فرشاد مؤمنی . بهرام نقش تبریزی



نشر نهادگرا

سرشناسه: مؤمنی، فرشاد. ۱۳۳۴ -  
 عنوان و نام پدیدآور: اقتصاد ایران در دوران دولت ملی / فرشاد مؤمنی، بهرام نقش تبریزی.  
 مشخصات نشر: تهران: مؤسسه غیر انتفاعی مطالعات دین و اقتصاد، نهادگرا، ۱۳۹۴.  
 مشخصات ظاهری: ۲۱۷ ص. ۲۰۰،۰۰۰ ریال  
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۲۲۶۳-۵-۱  
 وضعیت فهرست نویسی: فیا  
 یادداشت: کتابنامه.  
 موضوع: ایران -- اوضاع اقتصادی --- ۱۳۲۰-۱۳۵۷  
 موضوع: مصدق، محمد، ۱۲۶۱ - ۱۳۴۵.  
 موضوع: نفت -- ایران -- صنعت و تجارت -- ملی شدن  
 موضوع: ایران -- تاریخ -- پهلوی، ۱۳۲۰ - ۱۳۵۷  
 شناسه افزوده: نقش تبریزی، بهرام  
 رده بندی کنگره: ۱۳۹۴ الف۱۲/م۸۳/HC۲۷۵  
 رده بندی دیویی: ۳۳۰/۹۵۵  
 شماره کتابشناسی ملی: ۳۹۰۳۳۱

## اقتصاد ایران در دوران دولت ملی فرشاد مؤمنی . بهرام نقش تبریزی

نهادگرا (وابسته به مؤسسه غیرانتفاعی مطالعات دین و اقتصاد)

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۲۲۶۳-۵-۱

طراحی گرافیک: حسین شهرابی

چاپ نخست: تابستان ۱۳۹۴

تیراژ: ۱،۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۰،۰۰۰ تومان

انتشارات نهادگرا:

تهران، خیابان ولی عصر، نرسیده به میدان ولی عصر، خیابان دمشق

خیابان برادران مظفر شمالی، شماره ۱۲۶، تلفن: ۸۸۹۰۵۶۰۷

|     |                                        |
|-----|----------------------------------------|
| ۱   | مقدمه                                  |
| ۳۳  | تحولات دهه ۱۳۲۰                        |
| ۴۵  | اقتصاد ایران پیش از ملی شدن نفت        |
| ۷۱  | دیدگاه‌های اقتصادی احزاب دهه ۱۳۲۰      |
| ۸۱  | اندیشه‌ها و سیاست‌های اقتصادی مصدق     |
| ۱۴۷ | دولت ملی، اصلاحات و عدالت اجتماعی      |
| ۱۸۷ | اندیشه‌های اقتصادی - سیاسی فردریک لیست |
| ۲۰۷ | مقایسه تطبیقی اندیشه‌های مصدق و لیست   |
| ۲۱۳ | منابع و مأخذ                           |

یکی از الگوهای نظری قابل تأمل برای توضیح دلایل تداوم توسعه نیافتگی در ایران، الگوی «رشد اقتصادی» در شرایط «نیمه استعماری» است. این الگو را به شکل ابتدایی و خام، احمد اشرف برای تبیین چگونگی تداوم توسعه نیافتگی ایران در دوره قاجاریه مورد استفاده قرار داده است. عنصر گوهری در این رویکرد نظری، تشریح نقش «بلا تکلیفی» در همه شئون حیات جمعی کشورمان در تداوم عقب ماندگی تاریخی ایران و منظور از شرایط نیمه استعماری، شرایطی است که در آن، کشور نه به صورت مشخص مستعمره است و نه مشابه کشورهای مستقل، قادر به اعمال حق حاکمیت ملی و پیش برد امر توسعه ملی است. در چنین شرایطی، کشور همه هزینه های یک مستعمره تمام عیار را پرداخت می کند بدون آن که بتواند از فرصت ها و دستاوردهای آن بهره ای داشته باشد. در این زمینه، ایران را می توان با مورد هندوستان مقایسه کرد. هند در طول قرن نوزدهم تکلیف مشخصی داشت؛ مستعمره تمام عیار انگلستان بود و همه هزینه های استعمارزدگی را نیز پرداخت کرد. اما هنگامی که مبارزات آزادی بخش این کشور به رهبری گاندی بزرگ به پیروزی رسید، استعمارگر پیر میراث هایی از جُود باقی گذاشته بود که حداقل سه مورد از آن ها نقش بسیار مؤثر و ممتازی برای حرکت هند به سمت توسعه در دوران پس از استقلال ایفا کرد. اولین مورد، دیوان سالاری نسبتاً چالاک باقی مانده از دوران سلطه انگلستان بر این کشور بود. مورد دوم، باقی گذاشتن یکی از بزرگ ترین خطوط حمل و نقل ریلی جهان در آن دوران بود و مورد سوم، آشنایی نسبی اکثریت قاطع تحصیل کردگان و دیوان سالاران هندی با زبان انگلیسی. بدون تردید، هر سه این زیرساخت ها در دوره سلطه استعماری با هدف حداقل سازی هزینه ها و پیش برد آسان تر سایر اهداف استعمارگر طراحی شده بود اما پس از استقلال، همه آن ها در راستای اهداف توسعه ملی هند مورد استفاده قرار گرفت؛ نظام دیوان سالاری چالاک و نسبتاً کارآمد، به ماندگاری ضابطه محوری و شفافیت - به مثابه مهم ترین زیربنای تعمیق فرهنگ مردم سالاری و تنظیم عقلایی رابطه دولت و ملت - در این کشور کمک کرد و در پیش برد برنامه های توسعه، نقش سرنوشت ساز و تعیین کننده یافت. راه آهن سراسری هند هم یک

فرصت استثنایی تاریخی برای برقراری پیوندهای منطقه‌ای عقلایی و توسعه اقتصادی پدید آورد و بالاخره این که آشنایی اکثریت قریب به اتفاق نخبگان هندی با زبان انگلیسی، که به هزینه استعمارگر پیر فراهم شده بود، این امکان را برای دانشمندان، کارشناسان، تکنسین‌ها و دانشگاهیان شبه‌قاره فراهم ساخت که به سهولت بتوانند با پیش‌گامان علم و فناوری جهان رابطه برقرار کنند و فرایند پیش‌رفت علمی و فنی خود را با کم‌ترین هزینه تسریع کنند. ضمن آن که این فرصت در اختیار نخبگان هندی قرار گرفت که در سازمان‌های مهم بین‌المللی استخدام شوند و از آن طریق نیز به توسعه کشورشان کمک کنند.

به شیوه‌های گوناگون می‌توان نشان داد که هزینه‌های تحمیلی استعمارگران به ایران به‌طور نسبی اگر بیش از مورد هندی نباشد، کمتر از آن هم نیست؛ از استراتژی زمین سوخته گرفته - که در بخش‌هایی از حاصل‌خیزترین مناطق ایران به اجرا گذاشته شد و هدف آن بهره‌زین کردن یا ناممکن ساختن دسترسی روس‌ها به آب‌های آزاد بود- تا تبدیل کردن ایران به یک مزرعه بزرگ کشت تریاک که هم از جنبه معتاد کردن بخش قابل توجهی از نیروی کار ایرانی به مواد مخدر و هم از جنبه تحمیل قحطی‌های بزرگ (به واسطه فقدان دسترسی اکثریت قاطع جمعیت کشور به غلات و حبوبات) چندین نوبت خسارت‌های بزرگ و جبران‌ناپذیر مادی و انسانی بر ما تحمیل کرد و نیز، همه تلاش‌های مشترکی که روس‌ها و انگلیسی‌ها در طول قرن نوزدهم برای پیش‌گیری از صنعتی شدن ایران صورت دادند و... گوشه‌های کوچکی از هزینه‌های گزافی است که استعمارگران به ایران تحمیل کردند و شرح مفصل آن‌ها، هم در کتاب احمد اشرف (۱۳۵۹) و هم در کتاب خسرو معتضد (۱۳۸۸) مورد ارزیابی و تحلیل قرار گرفته و مستندات بی‌شماری هم در هر یک از آن دو کتاب برای آن ذکر شده است.

از سوی دیگر، در شرایط نیمه‌استعماری، ظاهر قضایا حکایت از استقلال کشور دارد، اما در این زمینه نیز درحالی که ایران همه هزینه‌های یک کشور مستقل را پرداخته است، از هیچ‌یک از دستاوردهای یک کشور مستقل و امتیازات و موقعیت‌های آن برای پیش‌برد امر توسعه ملی برخوردار نبوده است. چارلز عیسوی، تاریخ‌شناس بزرگ اقتصادی و استاد تاریخ اقتصادی دانشگاه هاروارد در کتاب ارزشمند «تاریخ اقتصادی خاورمیانه و شمال آفریقا»، هنگامی که تعهد دولت‌های ایران در قرن نوزدهم را در زمینه ایجاد و تسهیل زیرساخت‌های توسعه‌ای مورد ارزیابی قرار می‌دهد، با کمال شگفتی می‌نویسد این میزان بی‌تعهدی به راستی حیرت‌انگیز است و در ادامه می‌گوید:

«این بی‌تعهدی نه از طریق مقایسه دولت‌های ایران در طول قرن نوزدهم با دولت‌های پیش‌گام امر توسعه در اروپا، بلکه حتی از طریق مقایسه عملکرد نهاد دولت در ایران با کشورهای هم‌تراز و حتی همسایگان ایران نیز به وضوح قابل مشاهده است.» (عیسوی: ۱۳۷۳)

به قاعده منطق نظری مربوط به پدیده «وابستگی به مسیر طی شده»، می‌توان نشان داد که بلا تکلیفی نهادینه شده در قرن نوزدهم یکی از مهم‌ترین ریشه‌های تداوم عقب‌ماندگی ایران در قرن بیستم نیز هست. قرن بیستم برای ایران و ایرانیان درست مانند قرن نوزدهم و البته بسی فراتر از آن، چهره‌ای ژانوسی دارد؛ از یک سو این قرن، قرن حماسه‌آفرینی‌های بزرگ در کشورمان است و شاید مردم ما از این زاویه، در کل جهان منحصر به فرد باشند، چرا که در ربع آغازین این قرن و نیز ربع پایانی آن موفق به خلق دو حماسه کم‌نظیر و دو انقلاب پیش‌گام شدند و در سال‌های میانی این قرن نیز یکی از پرشورترین نهضت‌های ناسیونالیستی جهان را به راه انداختند. اما با وجود همه این مجاهدت‌ها و حماسه‌آفرینی‌ها، وجه دوم جلوه ژانوسی این قرن برای ایرانیان پابرجاست؛ ایران هم‌چنان در زمره کشورهای در حال توسعه جهان به شمار می‌رود و این عنوان، چیزی بیش از بیان محترمانه استمرار عقب‌ماندگی تاریخی برای ملت ما نیست.

مسئله بقای واحدهای ناکارآمد و حذف نشدن آن‌ها از گردونه نقش‌آفرینی، یکی از مهم‌ترین کانون‌های کاستی و ضعف نظری اقتصاد بازار و نارسایی و ناتوانی‌های آن برای تبیین چرایی تداوم توسعه‌نیافتگی در مقیاس جهان به‌شمار می‌رود. در واکنش به این نقص نظری بنیادی است که طی سه دهه اخیر، آموزه نهادگرایی از بسط و رونق فوق‌العاده‌ای برخوردار شده است و به ویژه، کار ارزشمند و کم‌نظیر داگلاس نورث در ردگیری ده هزار ساله تاریخ تمدن بشری به‌منظور فهم ریشه‌های توسعه و توسعه‌نیافتگی، در میان آثار نهادگرایان، جایگاهی بس رفیع و ارجمند دارد. نورث در اثر ارزشمند خود نشان داده است که با بهره‌گیری از الگوی نظری نئوکلاسیکی، بالغ بر چهار پنجم تاریخ اقتصادی جهان، قابلیت تبیین نظری ندارد و بنابراین نظریه نهادگرایی خود برای توضیح مسئله توسعه و توسعه‌نیافتگی را با تکیه بر این مطالعه تاریخی عمیق ارائه و به واسطه آن، موفق به دریافت جایزه نوبل شد. (نورث، ۱۳۷۹)

او البته این تلاش ارزنده را در گستره و عمق، بسط داده و آثار متأخرش در این زمینه، پیش‌رفت‌های خارق‌العاده‌ای را در فهم چرایی توسعه و توسعه‌نیافتگی به نمایش گذاشته است. (North: 2005&2009)

چکیده بحث نورث در این زمینه با مفهوم «وابستگی به مسیر طی شده» یا «قفل‌شدگی به تاریخ» صورت‌بندی و طی آن نشان داده می‌شود که از یک سو، مسئله بنیادی و مشترک همه جوامع در طول تاریخ، مسئله «بقا» بوده است و از سوی دیگر، تنها پس از حل اجمالی این مسئله است که بهبود «کیفیت» زندگی و افزایش «رفاه»، موضوعیت پیدا می‌کند.

وی در پاسخ به این پرسش که چرا هر جامعه‌ای در مقایسه با جوامع دیگر، برای حل مسئله بقا، راه‌حل‌ها و رویه‌های متفاوتی اختیار می‌کند، بر روی چند عامل تأکید می‌گذارد و از جمله تصریح می‌کند که شرایط اقلیمی و دسترسی متفاوت به منابع متفاوت، یکی از دلایل اساسی

انتخاب رویه‌ها و راه‌حل‌های متفاوت برای بقا به‌شمار می‌آید. نورث بر نقش رخداد‌های تاریخی خاص نیز تأکید می‌کند اما در ادامه، این پرسش را مطرح می‌سازد که چرا با وجود روند نزولی هزینه‌های کسب اطلاعات، که موجب می‌شود جوامع مختلف، هم از دلایل موفقیت دیگران آگاه گردند و هم ریشه‌های عدم موفقیت خود را بدانند، باز هم رویه‌های گذشته خود را استمرار می‌بخشند و به عبارت دیگر، عقب‌ماندگی‌شان تداوم می‌یابد؟ وی در پاسخ به این سؤال تصریح می‌کند که در هر جامعه‌ای، بر حسب منابع متفاوت، قابلیت‌های متفاوت و قیمت‌های نسبی متفاوت در بازارهای سیاست، اقتصاد و اجتماع و نیز سلیقه‌های متفاوت، یک راه‌حل مشخص به راه‌حل‌های دیگر ترجیح داده می‌شود و این‌جاست که نهادها و تاریخ اهمیت استثنایی پیدا می‌کنند. در واقع از این منظر، این نهاد‌های تاریخی‌اند که ما را به مسیر طی‌شده وابسته می‌سازند. از دیدگاه نورث، اهمیت تاریخ فقط این نیست که عبرت‌هایی از تجربیات پیشین برای ما فراهم می‌سازد، بلکه به صورت روشمند نشان می‌دهد که هر انتخابی در گذشته، به مثابه قیدهایی ظاهر می‌شود که انتخاب‌های حال و آینده ما را مقید و محدود می‌سازد و با مقیدشدن انتخاب‌های آتی، نه تنها تاریخ اهمیت خواهد یافت، بلکه عملکرد همیشه ضعیف و الگوهای بلندمدت و اگر در عملکرد اقتصادی و توسعه‌نیافتگی را نیز به خوبی تشریح می‌کند و منشأ مشترک آن‌ها را نشان می‌دهد. (نورث، ۱۳۷۷: ۱۴۸)

نورث هم‌چنین توضیح می‌دهد که چگونه انتخاب هر راه‌حل خاص، موجب می‌شود یادگیری حین کار، بسط یافته و به‌واسطه آن، هزینه فرصت تغییر نهادی، افزایش می‌یابد و موجب پیداشدن صرفه‌های مقیاس برای نهادها می‌شود؛ سازمان‌هایی که بر پایه این نهادها ایجاد می‌شوند، یادگیری‌های پدیدآمده در این چارچوب نهادی معین را بسط می‌دهند و به این ترتیب است که به‌واسطه هزینه‌های سنگین تأسیس نهادها و مساله یادگیری، در کنار اثرات تشریک مساعی و انتظارات تطبیقی، نهاد‌های موجود، خواه کارآمد و خواه ناکارآمد، بازدهی صعودی پیدا می‌کنند و نوعی وابستگی به مسیر گذشته و تصلب ساختاری را پدید می‌آورند. در این‌جا نورث به این نکته بسیار حیاتی اشاره دارد؛ این که ریشه اصلی وابستگی به مسیر طی‌شده، چه در سطح خرد و چه در سطح کلان، وابستگی به مسیر «شناختی» است و اگر بتوان به سطوح هرچه عمیق‌تری از شناخت دست یافت، تحت شرایطی می‌توان مقدمات رهایی از قفل‌های تاریخی بازدارنده توسعه را فراهم کرد. او در کتاب ارزشمند «نهادها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی» با استناد به کار آرتور توضیح می‌دهد که گرچه رقابت به‌معنای دقیق آن، توسط سازمان‌های سیاسی و اقتصادی به‌طور مستقیم صورت می‌پذیرد، اما قانون اصلی رقابت - که خصلتی غیرمستقیم دارد - رقابت دانش سازمان‌ها و واحدهای اقتصادی - اجتماعی با یکدیگر است. به عبارت دیگر، از دیدگاه نورث، این سطح دانایی یک ملت یا یک دولت است که فرجام رقابت او را با رقبای داخلی و خارجی مشخص می‌کند؛ در

نتیجه، کانون اصلی رقابت که نامرئی هم هست، سطح دانایی و قدرت یادگیری واحدهاست و سایر ابزارها، جنبه فرعی دارند.

به این ترتیب، ملاحظه می‌شود که اگر بتوانیم سطح آگاهی‌های خود را در زمینه فراز و فرودهای تجربه‌شده در طول تاریخ ایران و به‌ویژه در قرن بیستم ارتقا ببخشیم، گامی بسیار بزرگ در جهت نیل به توسعه و جبران عقب‌ماندگی‌های تاریخی کشورمان برداشته‌ایم. با وجود آن‌که داده‌ها و اطلاعات موجود درباره دو انقلاب بزرگ ملت ایران در قرن بیستم و نیز نهضت پرشور ناسیونالیستی آن‌ها در نیمه‌های این قرن، به‌طور نسبی از هر دوره تاریخی دیگری بیشتر است، آشفتگی و پراکندگی دیدگاه‌ها در مورد هر سه رویداد به‌طرز غیرمتعارفی زیاد است. در این میان، برخی تعلقات ایدئولوژی‌زده و تعصبات قومی-قبیله‌ای و نیز منافع شخصی و گروهی نیز به ناهنجارتر کردن این آشفته‌بازار کمک می‌کند و راه را بر روی فهم عالمانه و منصفانه از این تجربه‌های سترگ تاریخی می‌بندد. در مورد نقش عوامل سه‌گانه اخیر، در ارائه روایت‌ها و تفسیرهای متفاوت از این نقاط عطف تاریخی مهم و سرنوشت‌ساز، با وجوه مشترک حیرت‌انگیزی روبه‌رو هستیم که نگارنده، پیش‌تر شرح مفصلي از آن را ارائه کرده است و نیازی به تکرار آن نمی‌بیند.

اما در این میان، شگفت‌انگیزترین مقوله، نحوه برخوردی است که با تجربه ملی‌شدن نفت و عملکرد دولت ملی و شخصیت مرحوم دکتر مصدق، همراه با درس‌ها و دستاوردهای آن مشاهده می‌شود. با کمال تأسف، با گذشت بالغ بر نیم‌قرن از جنبش ملی‌شدن نفت، هنوز می‌بینیم که عناد، کینه‌توزی و لجاجت، نقش بیشتری از علم و انصاف در ارزیابی آن دوره دارد و بنابراین، می‌توان گفت هر کوشش منطقی و منصفانه‌ای که برای روشن کردن واقعیت‌های آن دوران صورت پذیرد، گامی ارجمند است چرا که با ارتقای سطح آگاهی‌ها و کاستن از نقش تعیین‌کننده وابستگی به مسیر شناختی، امکان برخورد انتقادی را به‌معنای دقیق کلمه با تجربه تاریخی ملت در آن دوران، بهره‌گیری از دستاوردهای مثبت تجربه‌شده در دولت ملی و اجتناب از عوارض مربوط به کاستی‌ها و نارسایی‌های آن را فراهم می‌سازد.

### تجربه ملی‌شدن نفت

طی سال‌های اخیر، غم‌انگیزترین و در عین حال تأسف‌بارترین مواجهه‌ها با یک حرکت اجتماعی داخلی، متعلق به نهضت ملی‌کردن صنعت نفت بوده است، به‌طوری که انسان متحیر می‌ماند چرا با افتخارات بزرگ و حماسی یک دولت و به‌عبارت دقیق‌تر و بهتر، یک ملت، این‌گونه برخورد می‌شود؟ این دغدغه‌ای جدی است که وقتی با چنین نهضتی، این‌گونه برخورد می‌شود، بر سر شخصیت‌های کم‌وبیش بزرگ‌تر و نیز دستاوردهای کوچک‌تر ملی چه می‌آید؟ می‌توان با قاطعیت گفت که اگر این تلاش‌های غیرمنصفانه و مشکوک به‌ثمر

بنشینند و نسبت به اتهامات وارده به جنبش‌های تاریخی ملت ایران، سکوت روا داشته شود، نتیجه همان می‌شود که جناب آقای اکبر ثبوت، پژوهشگر برجسته تاریخ معاصر، آن را در بررسی تجربه مشروطیت مورد توجه قرار داده‌اند؛ یعنی دل‌سرد شدن مردم از فرجام مبارزات ضداستبدادی و ضداستعماری خود.

باعث تأسف است که پس از گذشت بیش از نیم‌قرن از این حماسه پرشور و پردستاورد و در شرایطی که به گواه تاریخ، این تلاش مردم ایران، منشأ تحرک بی‌سابقه‌ای در سطح برخی از کشورهای در حال توسعه شد، باید تازه درباره اصل ماجرا و حقانیت مطالبات ملت و دولت ایران در آن زمان سخن گفت. به‌عنوان مقدمه باید پرسید که چرا حتی به میزان یک درصد از تشکیک‌هایی که در مورد ملی‌شدن نفت، آن‌هم پس از گذشت بیش از نیم‌قرن صورت می‌پذیرد، درباره ماهیت قرارداد ۱۹۱۹ یا حتی قرارداد ۱۹۳۳ بحثی به میان نمی‌آید؟ چرا هیچ‌کس از فتاوی‌ای چهار مرجع بزرگ تقلید آن دوران در دفاع از ملی‌شدن صنعت نفت سخنی به میان نمی‌آورد؟ چرا کسی از خرابکاری‌های بی‌شمار دست‌نشانندگان و تحریک‌شدگان انگلیس در تأسیسات نفتی ایران سخن به میان نمی‌آورد؟ آیا علاقمندان به تاریخ معاصر ایران فراموش کرده‌اند که اولین واکنش انگلستان در قبال دولت ملی، حمله نظامی بوده است؟ اگر واقعاً واکنش‌های دولت و ملت ایران غیرمنطقی، و استمرار رویه گذشته منطقی بود، چرا انگلستان از منطق زور و سرنیزه در این زمینه استفاده کرد؟ آیا فراموش شده که بلافاصله پس از استقرار هیأت‌مدیره جدید شرکت نفت، انگلستان یک ناو جنگی در آبادان مستقر ساخت که در آن ۴ هزار سرباز مستقر شده بودند و تنها با درایت و هوشمندی دولت مصدق و منعکس کردن صدای مظلومیت ملت ایران و واکنش منفی جامعه جهانی بود که انگلستان از حمله آشکار نظامی منصرف و به پیگیری حقوقی مسأله در دادگاه لاهه متقاعد شد؟ آیا دفاع قهرمانانه، مستدل و حقوقی دکتر مصدق فراموش شده است؟ این‌ها و بسیاری موارد دیگر حکایت از آن دارد که اگر کوچک‌ترین ضعفی در منطق ملت و دولت ایران وجود داشت، مجامع بین‌المللی به سهولت مجوز اقدام نظامی به انگلستان می‌دادند و چون منطقی وجود نداشت، انگلیس و آمریکا به کودتا متوسل شدند. آیا اگر پس از کودتا، کودتاچیان دستاوردهای نهضت ملی را بر باد دادند، باید دکتر مصدق را نکوهش کرد؟ با این اوصاف، لابد باید چند وقت دیگر منتظر بازشدن جبهه دیگری برای حمله به ملت ایران باشیم، چرا که با همان منطق‌هایی که خلع‌ید از شرکت انگلیسی اشکال داشته، احتمالاً ندادن امتیاز نفت شمال به روس‌ها نیز می‌تواند به چالش کشیده شود!

به هر صورت اگر حوادث آن ایام با انصاف و به تفصیل بازگویی شود، مشخص می‌شود که یکی از رموز بزرگ مدیریت دکتر مصدق، مهار احساسات به‌شدت تحریک‌شده ملت ایران و انداختن ماجرا در یک کانال معقول و قانونی بوده است و اگر هدایت منطقی احساسات

و عقلانی ساختن اوضاع نبود، ای بسا به سرعت آتش جنگ میان دولت‌های ایران و انگلیس افروخته می‌شد. در هر حال، به‌طور کلی احساسات به شدت تحریک شده ملت ایران سه جنبه بسیار مهم داشته است که مروری فشرده بر آن‌ها می‌تواند حقانیت نهضت ملی شدن نفت را آشکار سازد.

#### الف. بی‌عدالتی در توزیع منافع

به دلایل گوناگون، از زمانی که دولت انگلیس بخش عمده‌ای از سهام شرکت نفت ایران و انگلیس را خریداری کرد، رابطه میان شرکت مزبور و دولت ایران رابطه‌ای نابرابر بود و شرکت از هر بهانه‌ای بهره می‌برد تا بخش‌هایی از همان حقوقی را که در قرارداد به رسمیت شناخته شده بود، منتفی سازد. برای نمونه در حالی که در سال ۱۹۲۰ تولید نفت به ۱ میلیون و ۲۸۵ هزار تن رسیده بود، به‌خاطر مشکلاتی که منجر به قطع کوتاه‌مدت صدور نفت شد (و تحقیقات نشان می‌داد که این مشکلات در اثر ضرباتی بوده که به برخی از لوله‌های نفت وارد شده)، دولت انگلستان با این استدلال که مسئولیت محافظت از کل تأسیسات برعهده ایران است، نزدیک به ۵۰ درصد کل پولی را که از بدو استخراج نفت به ایران پرداخته بود، به‌عنوان خسارت مطالبه و تصریح کرد که تا این مطالبه پرداخت نشود، حق امتیاز ایران را پرداخت نخواهد کرد. ایران برای حل و فصل این مشکل، معاون خزانه‌داری انگلستان را به‌عنوان مستشار مالی به استخدام کرد و پس از آن، شرکت نفت از ادعاهای خود صرف‌نظر نمود. مجدداً چند سال بعد در سال‌های اولیه دهه ۱۹۳۰، شرکت تحت این عنوان که جهان در بحران اقتصادی به‌سر می‌برد، بخش قابل توجهی از حق الامتیاز ایران را کاهش داد. هنوز مدتی از این قضیه نگذشته بود که شعبده‌بازی رضاشاه درباره قرارداد داری موجب شد قرارداد معروف ۱۹۳۳ بسته شود که در اثر آن با وجود ژست تند و رادیکال رضاشاه، عملاً ۳۲ سال دیگر به مدت زمان پیش‌بینی شده در قرارداد داری اضافه شد! ضمن آن‌که به موجب قرارداد جدید، که با ظاهر تند ضدانگلیسی و نمایش‌های ویژه رضاشاهی همراه بود، درآمد ایران به‌عنوان شریک شرکت از محل سودهای شرکت‌های وابسته به کمپانی نفت ایران و انگلیس منتفی شد. فصل ۱۵ قرارداد قبلی هم که در آن تصریح شده بود پس از خاتمه قرارداد، همه اسباب و ابنیه به ایران تعلق خواهد گرفت، لغو شد و بالاخره بر اساس قرارداد رضاشاهی، ایران دیگر حق رسیدگی به حساب‌های شرکت را نیز نداشت.

بر اساس محاسبات فؤاد روحانی، در حالی که در فاصله سال‌های ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۸ کل دریافتی ایران ۱۰۵ میلیون لیره بود، در چارچوب قرارداد جدید، تنها سهم دولت انگلیس از مالیات پرداختی شرکت، بالغ بر ۱۷۵ میلیون لیره شده بود. این در حالی بود که شرکت از پرداخت مالیات به ایران معاف بود. بررسی‌های وی نشان می‌دهد که اگر پرداخت حق الامتیاز به ایران صفر، و شرکت فقط موظف به پرداخت مالیات متعارف در ایران می‌شد، رقم دریافتی

کشورمان به مراتب بیش از آن چیزی بود که بابت حق الامتیاز به دست می‌آورد. تبعیض مهم دیگری که روحانی مورد اشاره قرار می‌دهد این است که انگلیسی‌ها، حق السهم ایران را پس از پرداخت مالیات بردرآمد به دولت انگلستان محاسبه می‌کردند که یک پدیده کاملاً خلاف عرف بین‌المللی بود و روحانی از آن، با عنوان «پرداخت مالیات از سوی دولت ایران به یک دولت خارجی» یاد می‌کند. علاوه بر این‌ها، موارد دیگری هم چون خودداری شرکت از پرداخت حق الامتیاز بابت مصارف نفتی خود شرکت، فروش مقادیر زیادی نفت به نیروی دریایی انگلیس به صورت قیمت‌شکنانه برای کاهش عواید ایران، خودداری از تأسیس پالایشگاه در داخل ایران برخلاف مفاد قرارداد و خودداری همیشگی شرکت از ارائه دفاتر محاسبات خود به دولت ایران نیز وجود داشت. (روحانی، ۱۳۷۲: ۷۴)

ب. برخورد تحقیرآمیز با ایرانیان

شواهد موجود حکایت از آن دارد که انواع تبعیض‌ها و تحقیرها از سوی شرکت و مدیریت آن بر ضد کارکنان ایرانی و به نفع کارکنان انگلیسی اعمال شد. فؤاد روحانی تأکید می‌کند که برخلاف قرارداد، که می‌بایست به تدریج کارمندان خارجی تقلیل یافته و از ایرانیان به جای آن‌ها استفاده شود، رویه مورد عمل دقیقاً برعکس بود؛ به‌طوری که در یک دوره زمانی معین، تعداد کارکنان خارجی به دو برابر افزایش یافت. ضمن آن که ایرانیان استخدام‌شده به هیچ‌وجه مجاز به ارتقای شغلی نبودند و مطلقاً پست‌های مهم به آنان داده نمی‌شد. در مورد امکانات رفاهی نظیر مسکن، بهداشت و بیمه‌های اجتماعی نیز تبعیض‌های اعمال شده بسیار آشکار و توهین‌آمیز بود. (روحانی، همان: ۷۸-۷۵)

ج. مداخله در امور داخلی ایران

روحانی در کتاب خود اذعان می‌کند که شرکت با اتکا به تأسیسات عظیم نفتی خود، نوعی حکومت در حکومت تشکیل داد و در امور سیاسی و حتی غیرسیاسی ایران مداخله می‌کرد. (روحانی، ۱۳۷۲: ۷۷) یکی از این مصداق‌ها، اعمال نفوذ شرکت در انتخابات مجلس بود. اللهیار صالح در سال ۱۳۲۹ در کمیسیون نفت مجلس به صراحت اذعان داشت که هزینه‌های نظام ملی از ناحیه این مداخله‌ها و فساداتی که در میان ملت به واسطه هزینه‌های فاسدکننده شرکت ایجاد شده و نیز تخریب حیثیت دستگاه حاکمه، به اندازه‌ای است که اگر تمام چاه‌های نفت ما را کد بماند، هزینه فرصت آن برای نظام ملی کمتر است. (فاتح، ۱۳۳۵: ۵۲۰) حتی مرحوم دکتر مصدق نیز در دادگاه اظهار داشت که مراد از ملی‌شدن صنعت نفت این بود که آن قسمت از ایران که شرکت سابق در آن فعال مایشاء بود و دولتی در دولت ایران تشکیل داده بود، از تصرفش خارج و دولت ایران از هر جهت بر آن مسلط شود. (بزرگمهر، ۱۳۶۷: ۲۰۰) وی در ادامه، در نطقی منصفانه و مظلومانه می‌گوید: «این جانب نمی‌خواهم عرض کنم عواید نفت، خدمت بزرگی به اوضاع اقتصادی مملکت و بالابردن سطح زندگی مردم نمی‌کند، بلکه

می‌خواهم این را عرض کنم که عواید نفت وقتی برای ما مفید است که آزادی و استقلال ما از بین نرود. ما نباید مملکت را با عواید نفت معامله کنیم.» (بزرگمهر، ۱۳۶۹: ۷۷۷) برای آن که مشخص شود سطح هوشمندی مصدق تا چه اندازه بود و از نظر اخلاقی او تا چه میزان خویشتن‌داری می‌کرد و از هر نوع برانگیختن احساسات ضدانگلیسی پرهیز می‌نمود و به هیچ‌وجه مایل نبود از نمد مبارزه با انگلیس، کلاه محبوبیت ناشی از به‌هیجان‌آوردن مردم تهیه کند و به قیمت محبوبیت ظاهری و کوتاه‌مدت خود، هزینه‌ای برای نظام ملی ایجاد کند، کافی است به مفاد قراردادی که در مرداد سال ۱۳۳۰ با وساطت هریمن، بین ایران و انگلیس به امضاء رسید مراجعه شود. بر اساس این توافق دولت ایران موارد زیر را پذیرفت:

۱. هر مقدار نفت که دولت انگلیس متقاضی آن باشد، به قیمت رایج خلیج فارس به آن کشور فروخته شود.

۲. قرارداد مستقل ۲۵ ساله‌ای با دولت انگلیس برای تضمین فروش نفت با چنین شرایطی امضاء شود.

۳. ایران اجازه دهد دولت انگلیس یا حتی شرکت‌های انگلیسی از وسایل حمل‌ونقل و سایر خدمات متعلق به خود برای حمل نفت خریداری شده، استفاده کنند.

۴. اگر دیگر خریداران نفت ایران نیز متمایل به استفاده از خدمات انگلیسی‌ها بودند، دولت ایران اجازه این کار را هم بدهد.

۵. کارکنان فنی و اداری انگلیسی شرکت به جز رده‌های مدیریتی و سرپرستی، دوباره توسط ایران استخدام شوند.

۶. غرامت کامل دارایی‌های ملی شده انگلیس به افساط و به‌شکل نیمی از ارزش سالانه نفت صادر شده به انگلیس یا یک‌چهارم سود خالص شرکت نفت، برحسب

ترجیح و انتخاب انگلیسی‌ها به آن‌ها پرداخت شود. (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۲۱۷)

کاتوزیان در ادامه می‌گوید: «مصدق با این توافق‌نامه نشان داد که برای رسیدن به یک راه‌حل منطقی حاضر به هرگونه گذشت نیز شده بود و بحث او اساساً حاکمیت انگلیسی‌ها بود، نه چیز دیگر.» آبراهامیان نیز با استناد به شواهد متعدد، این‌گونه جمع‌بندی می‌کند که نحوه برخورد مصدق با مسأله ملی‌شدن نفت نشان می‌دهد که بحث او در ذات خود، به هیچ‌وجه مسأله تصدی‌گری شرکت نفت از سوی دولت نیز نبود، بلکه دغدغه محوری مصدق، استقلال و آزادی کشور و حق نظارت دولت بر تولید، فروش و صدور منابع نفتی بود که آن را غیرقابل چشم‌پوشی و مذاکره می‌دانست. (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۲۱۱)

**مصدق؛ متهم مقصر یا قهرمان مؤثر**

با همه این اوصاف، در سال‌های اخیر، برخی افراد در مطبوعات و رسانه‌ها به تخطئه مبارزات

شورانگیز ملت ایران در سال‌های میانی قرن بیستم پرداخته و به‌ویژه از زاویه حمله به دستاوردهای اقتصادی نهضت ملی، بر شدت آن افزوده‌اند. هجمه‌ها و حمله‌ها نیز عمدتاً به شخص دکتر محمد مصدق، به‌عنوان قهرمان اصلی نهضت ملی‌شدن نفت متمرکز است؛ بدیهی‌ترین امتیازات و صلاحیت‌ها و توانایی‌های ایشان نفی می‌شود و همه دستاوردهای ناشی از حرکت عظیم ضداستعماری و ضداستبدادی ملت ایران به رهبری این مرد بزرگ و شخصیت استثنایی و تأثیرگذار یک قرن اخیر کشورمان، انکار می‌شود.

نکته جالب این است که معمولاً شاهد و مستندی هم برای فحاشی‌ها، اهانت‌ها و اتهامات مطرح نمی‌شود. برخی نکات نیز به‌اندازه‌ای در جهت عکس واقعیت‌ها، مستندات و شواهد موجود است که انسان به‌راستی دچار شگفتی می‌شود که چگونه و با چه انگیزه‌هایی، می‌توان تا این میزان بهتان‌های عظیم زد و دروغ‌های بزرگ بافت؟ بدون تردید هیچ‌یک از شخصیت‌های بزرگ و رهبران استثنایی مبارزات آزادی‌بخش ایران در سراسر قرن بیستم، معصوم نبوده‌اند. بنابراین بسیار مفید است که اگر نقدی بر رفتارها و شخصیت آن‌ها صورت می‌پذیرد، مستند و مستدل، مبتنی بر شواهد و با رعایت حداقل ادب و اخلاق باشد تا عبرت‌آموز و راه‌گشای آینده باشد، اما متأسفانه سبک و سیاق موجود راه را بر یادگیری جمعی و ارتقاء نظام ملی می‌بندد.

به‌طور خاص درباره دکتر مصدق طیف متنوعی از اتهامات مطرح است که تلاش می‌شود توضیحاتی فشرده در باره هر یک از آن‌ها داده شود.

#### ۱. نداشتن صلاحیت کارشناسی و عدم آشنایی کافی با شرایط جدید

به نظر می‌رسد مناسب‌ترین روش برای ردگیری این اتهام - که مهم‌ترین مشخصه‌اش فقدان هر نوع استدلال و استناد است - مروری بر مجموعه صلاحیت‌های تخصصی و تجربه‌های اجرایی این مرد بزرگ تاریخ معاصر باشد؛ از نظر علمی، دکتر محمد مصدق علاوه بر انجام تحصیلات عمومی در تهران، به فرانسه عزیمت نموده و مدتی در رشته علوم مالیه به تحصیل پرداخته است. البته در میانه تحصیل در این رشته، به دلیل بیماری ناگزیر به بازگشت به ایران شد و پس از معالجه به سوئیس سفر و دکترای حقوق دریافت کرد. از آن‌جا که ایشان به‌صورت خانوادگی در امور مالی فعالیت داشته‌اند، به لحاظ علمی نتیجه آن سفر و تحصیل در رشته علوم مالیه در کنار سوابق تاریخی و تجربی در زمینه مستوفی‌گری و انجام امور مالی، انتشار کتابی در سال ۱۳۰۴ است با نام «اصول و قواعد و قوانین مالیه در ممالک خارج و ایران» که در سال ۱۳۷۷ مجدداً توسط نشر فرزانه انتشار یافت و هم‌اکنون در دسترس عموم قرار دارد.

همه کسانی که با مدیریت اقتصاد ملی آشنایی دارند، می‌دانند که مهم‌ترین رکن پیش‌برد حرکت اصلاحی و نیل به توسعه ملی و سامان‌دهی اقتصاد، قاعده‌مند و بهنجار کردن وضعیت

مالی دولت است و در غیاب انضباط بودجه‌ای از سوی دولت، به‌خصوص یک دولت رانتی، اساساً تصور نیل به توسعه نیز دشوار و ممتنع به‌نظر می‌رسد.

با مرور تجربه‌های تاریخی حرکت‌های اصلاحی در ایران نیز ملاحظه می‌شود که مهم‌ترین نقطه تمرکز میرزا تقی‌خان امیرکبیر، تلاش برای به‌سامان کردن مالیه دولت بود و به همین ترتیب، مهم‌ترین دلیل عنادورزی همه مخالفان داخلی و خارجی امیرکبیر نیز یکی فسادناپذیری شخصی، نیک‌نفسی، پاک‌دستی و سلامت مالی او و دیگری نظم‌بخشی و شفاف‌سازی مالی دولت ناصری بود.

در میان کارشناسان امور مالی ایران در نیم‌قرن گذشته، کمتر کسی به صلاحیت علمی و تجربه کاری مرحوم دکتر علی‌اکبر شبیری‌نژاد و هم‌تراز با ایشان شناخته می‌شود. آن مرحوم در مقدمه‌ای بر جاب دوم کتاب «اصول و قواعد و قوانین مالیه...»، اذعان می‌کند که تا زمان انتشار این کتاب، حتی یک اثر از ناحیه ایرانیان در این زمینه نگاشته نشده است و در دوره پس از انتشار آن نیز بالغ بر نیم‌قرن، هیچ کتابی در این زمینه به زبان فارسی نوشته نشده که از نظر عمق آشنایی با تحولات و دستاوردهای مدرن بودجه‌ریزی و بودجه‌نویسی و تلفیق آن با عمیق‌ترین لایه‌های تجربه‌های تاریخی و اقتضانات بومی بودجه‌نویسی در ایران، بتواند با این کتاب رقابت کند. باید پرسید آن‌هایی که به مصدق از نظر عدم درک صحیح از مسائل اقتصادی مدرن و شرایط روز خرده می‌گیرند، چند نفر را می‌شناسند که نزدیک به صد سال پیش، توانسته باشد کتابی در این حد از ضرورت و کیفیت به رشته تحریر درآورده باشد؟

علاوه بر تحصیل در رشته مالیه و سپس حقوق، و صلاحیت‌های علمی و تجربی عمیق دکتر مصدق در این زمینه، انتقادکنندگان احتمالاً می‌دانند که تفکیک رشته حقوق از علوم سیاسی و رشته اقتصاد در ایران و اکثر کشورهای جهان، پدیده‌ای مربوط به نیمه دوم قرن بیستم است. بنابراین وقتی مصدق دکترای حقوق می‌گیرد، یک معنای مهم دیگرش این است که علاوه بر تمام تجربه‌های سیاسی و اقتصادی قبل و بعد از اخذ این مدرک، از نظر علمی نیز توانسته است در بالاترین سطح قابل تصور، تحصیلات تخصصی آکادمیک داشته باشد. مرحوم دکتر شبیری‌نژاد در مقدمه ارزشمند خود بر کتاب مالیه دکتر مصدق، اذعان می‌کند که یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های این کتاب، نقدهایی است که بر عملکرد دو مستشار مالی امریکایی استخداده شده توسط ایران در دوره مشروطیت و پس از آن، یعنی شوستر و میلسپو، دارد. کسانی که با دقایق تحولات تاریخی اقتصاد ایران در دوران مشروطیت و پس از آن آشنایی دارند، می‌دانند چه انبوهی از ابهام‌ها در مورد کارنامه این دو فرد وجود دارد و چه جنگ‌هایی در عرصه سیاست ایران و بین دولت‌های روس و انگلیس و امریکا بر سر ابقا یا اخراج این دو در گرفته و این دعوها، چه آثار و پیامدهایی در ناپایدارسازی ساخت سیاسی کشورمان داشته است. مصدق با داشتن مجموعه‌ای از

صلاحیت‌های علمی، اخلاقی و سیاسی، در کنار شناخت عمیق از جزئیات پیچیده و در هم تنیده سیاست و اقتصاد در ایران و اقتضائات دنیای مدرن، به تعبیر مرحوم شبیری‌نژاد یکی از منصفانه‌ترین و در عین حال، عمیق‌ترین نقدها را به کارنامه این دو امریکایی به رشته تحریر درآورده است. (شبیری‌نژاد، ۱۳۷۷: ۲۹-۱۷)

از سوی دیگر، آبراهامیان تصریح می‌کند که دکتر مصدق علاوه بر همه صلاحیت‌های علمی و عملی، به لحاظ فسادناپذیری نیز در زمان خود شخصیتی پرآوازه بوده است. وی علت این آوازه را اجتناب مصدق از اسراف‌کاری‌های دیگر هم‌تایان اعیان و اشراف و هم‌چنین زندگی در سطح طبقات متوسط ذکر می‌کند. (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۲۱۱) طبیعی است که در یک ساخت سیاسی فاسد، داشتن این ویژگی‌ها را عین ناپختگی و بی‌تجربگی بدانند و آن را محکوم کنند و برایش جواهرهای سنگین نیز در نظر بگیرند؛ همان‌طور که با میرزا تقی‌خان امیرکبیر این‌چنین کردند. تا آن‌جا که به مورد مصدق مربوط می‌شود، جلیل بزرگمهر نیز در کتاب ارزشمند خود تصریح می‌کند پس از کودتا، از طرف دولت هیأتی برای بررسی وضعیت مالی دولت دکتر مصدق تعیین شد که آن‌ها پس از ماه‌ها بررسی و زیر و رو کردن همه اسناد و اوراق، حتی یک مورد از تخلف و فساد مالی را گزارش نکرده‌اند. (بزرگمهر، ۱۳۶۷: ۳۷۷) باید پرسید که از کل رجال سیاسی ایران در سرتاسر قرن‌های نوزدهم و بیستم اگر چنین آزمایشی به عمل آید، چند نفرشان می‌توانند از معرکه چنین آزمون سختی سالم بیرون بیایند؟

زنده‌یاد مرحوم مهندس عزت‌الله سحابی در سال‌شمار زندگی مصدق می‌نویسد که او علاوه بر تحصیل علم تا سطح دکتری، غیر از کتاب مالیه، کتاب‌ها و جزوات متعددی را نیز در حوزه‌های حقوق، سیاست و اقتصاد به زیور طبع آراسته است که از آن میان می‌توان به چاپ رساله دکترای ایشان با عنوان «وصیت در حقوق اسلام»، تألیف و نشر جزوه «مسئولیت دولت برای اعمال خلاف قانون»، «کاپیتولاسیون در ایران»، «حقوق پارلمانی در ایران و اروپا»، «دستور در محاکم حقوقی»، «شرکت سهامی در اروپا» و... اشاره کرد. ضمن آن که ایشان مدت‌ها در مدرسه علوم سیاسی نیز تدریس و با محدود نشریه‌های علمی آن دوران نیز همکاری نزدیک داشته‌اند.

مصدق از نظر تجربه‌های اجرایی نیز مسئولیت مستوفی‌گری خراسان، معاونت وزارت مالیه، ریاست کل محاسبات، وزارت عدلیه، والی‌گری فارس و آذربایجان، نمایندگی مردم در چند دوره مجلس، عضویت در کمیسیون توفیر جمع و خرج در وزارت مالیه، عضویت در کمیسیون تطبیق حواله‌ها در همان وزارت‌خانه، ریاست کمیسیون نفت مجلس شورا و برعهده گرفتن مسئولیت نخست‌وزیری را در کارنامه خود ثبت کرده است.

## ۲. پوپولیسم نفتی

اتهام پوپولیسم نفتی، دو جنبه دارد؛ یکی، دنبال کردن رویکرد پوپولیستی از سوی مصدق

و همراهان او و دیگری، اشاره به خصلت نفتی دولت ملی. از آن جا که متأسفانه واژه‌های این چنین، در کنار استفاده صحیح و به جا از سوی کارشناسان و اهل نظر، بدون توجه به بار معنایی و تعریف علمی مورد استفاده همیشگی حاشیه‌سازان و برچسب‌زنان نیز قرار می‌گیرد، لازم است که در نهایت اختصار، تعریفی از ایدئولوژی پوپولیسم و مشخصه‌هایی از دولت رانتي ارائه شود و سپس واقعیت‌های تاریخی آن دوران برای ردگیری میزان صحت این ادعا مرور شود.

دکتر حسین بشیریه، ایدئولوژی پوپولیستی را با دو مشخصه بسیج سیاسی طبقات پایین و رادیکالیزم اقتصادی مشخص می‌کند. (بشیریه، ۱۳۸۱: ۴۵) البته این دو مشخصه، شاخ و برگ‌های گسترده دیگری هم دارد که در ادامه، مورد اشاره قرار خواهد گرفت اما تا آن جا که به پدیده دولت رانتي یا دولت نفتی مربوط می‌شود، برای نخستین بار حسین مهدوی در مقاله معروف خود، «الگوها و دشواری‌های توسعه اقتصادی در دولت‌های رانتي: مورد ایران»، دولت رانتي را دولتی معرفی می‌کند که مهم‌ترین منبع تأمین مالی را در اختیار دارد. این منبع اصلی تأمین مالی، یک مشخصه کلیدی دارد و آن هم عرضه بدون کشتش آن نسبت به قیمت است. (مهدوی، ۱۹۷۰) زاویه ورود حسین مهدوی به مفهوم رانت، همان گونه که ملاحظه می‌شود به گونه‌ای است که روی خصلت تک‌محصولی اقتصادهای رانتي تأکید می‌گذارد و قدرت چانه‌زنی اندک و ناگزیری و ناچاری و گستره انتخاب‌های به‌غایت ناچیز دولت رانتي و نیاز به فروش منبع رانت به هر قیمت را برجسته می‌سازد. از دیدگاه او، دولت‌هایی که به چنین منبع درآمد بادآورده‌ای اتکا دارند، از قاعده‌های رفتاری ویژه‌ای تبعیت می‌کنند که از مهم‌ترین ویژگی‌های آن، افق دید کوتاه‌مدت در فرایندهای تصمیم‌گیری و تخصیص منابع و اتخاذ سیاست‌ها و رویه‌های شتاب‌زده و ناسنجیده است. بعدها بیلاوی مشخصه‌های کمی و کیفی دیگری هم برای سنجش خصلت رانتي دولت‌ها ارائه کرد. از دیدگاه او:

به لحاظ کمی این دولت‌ها معمولاً حداقل ۴۲ درصد از کل درآمدهای خود را از منبع رانت تأمین می‌کنند.

رابطه ارگانیک مشخصی میان بخش تأمین‌کننده درآمدهای رانتي و سایر بخش‌ها برقرار نیست.

درصد اندکی از نیروی کار در فعالیت‌های تولیدی مربوط به منبع رانت مشغول است و اکثریت جامعه را دریافت‌کنندگان و توزیع‌کنندگان رانت تشکیل می‌دهند.

در کسب درآمد رانتي و هزینه کردن آن دولت نقش محوری دارد. (Beblavi, 1987: 36-37)

چنین دولتی بیش از آن که بر تولید اهتمام داشته باشد، بر توزیع و مصرف تمرکز خواهد

داشت و پیش از آن که درآمدهای مالیاتی کسب شده از فعالیت های تولیدکنندگان را محور تأمین مخارج خود قرار دهد، بر فروش منابع و کسب درآمد از این طریق اصرار می ورزد. به این ترتیب، الگوهای تعامل میان اقتصاد و سیاست در این گونه جوامع، سازوکارهایی پیدا می کند که در ادبیات موضوع از آن ها با عناوین «اثر رانتی»، «اثر سرکوبگری» و «اثر نوسازی ظاهری» نام برده می شود.

اثر رانتی به وجه مالی مسأله بازمی گردد و نشان می دهد که چگونه احساس بی نیازی به مالیات، ترتیبات نهادی ضعیفی در این حوزه به وجود می آورد و به دنبال خود پاسخ گویی را نیز به عنوان یک مسئولیت و وظیفه برای دولت منتفی می کند، نگاه آمرانه و از بالا به مردم، همراه با قائل شدن به حداقل حقوق شهروندی را مسلط می سازد و به کانون بحران؛ صلاحیت و بحران مشروعیت برای دولت بدل می شود و به این ترتیب، ناپایداری سیاسی را عنصر پایدار فضای سیاسی و به دنبال آن فضای اقتصادی می سازد. (Isham & etal, 2005: 13)

در اثر سرکوبگری تمرکز ویژه بر هزینه های نظامی و تخریب نهادهای مدنی، مورد توجه قرار می گیرد و توضیح داده می شود که این دو عنصر چگونه دست به دست یکدیگر داده و ضعف عملکرد اقتصادی و در نتیجه، افزایش فقر و نابرابری را سرنوشت چنین کشوری می نماید. به لحاظ نظری توضیح داده می شود که چگونه آمیزه عملکرد ضعیف اقتصادی و گسترش و تعمیق فقر و نابرابری، پتانسیل های بیشتری برای استمرار ناپایداری در بازارهای سیاست و اقتصاد فراهم می سازد. (Ross, 2003:7)

منظور اثر نوسازی ظاهری نیز تمرکز دولت رانتی به ظاهر سازی و حفظ ظواهر در همه ابعاد نظام حیات جمعی است. به این ترتیب کلان شهرهایی بسیار لوکس، مدرن و جذاب در این کشورها پدید می آیند که اغلب با انگیزه های نمایشی و بدون ارتباط با اولویت ها و نیازهای توسعه ملی و عمدتاً در مسیر تردد سیاسیون داخلی و خارجی ساخته می شوند، در حالی که انبوهی از شهرها، روستاها و مناطق دیگر در فقر و فلاکت و عقب ماندگی به سر می برند. نهادهای مدنی دست آموز توسط خود دولت رانتی ایجاد می شود اما به نهادهای مدنی مستقل اجازه شکوفایی و رشد داده نشده و اهتمام به تخریب آن ها غلبه دارد. (Ross, 2007: 359, 60)

وجه اصلی اثر نوسازی ظاهری، استمرار بخشی به همان پدیده تاریخی بلاتکلیفی است که ابعاد و وجوه مختلفی دارد و شایسته آن است که به صورت مستقل مورد واکاوی های عمیق پژوهشی قرار گیرد. در ابتدای بحث، آثار این بلاتکلیفی از منظر نسبت ما با قدرتهای بزرگ مورد اشاره قرار گرفت. این کار را در داخل نیز می توان انجام داد؛ به این معنا که در اقتصادهای رانتی، نهادها و سازمان ها به صورت مشابه با کشورهای پیش رفته وجود دارند و با وجود آن که از منابع ملی استفاده می کنند، گاه صورتکی از خود به نمایش می گذارند که کارکردهای انتظاری را برآورده نمی سازد و گاه از خود کارکردهای متعارض نشان می دهند.

برای مثال، محسن رنانی در کتاب ارزشمند «بازار یا نابازار»، به یک نکته اشاره کرده است که در اقتصاد ایران، در عین استقرار گسترده نهادهای بازاری، دستیابی به کارایی تخصیصی تاکنون ناممکن بوده و در عین مداخله‌های نسبتاً گسترده دولت، کارایی توزیعی آن هم بهبود نیافته است. (رنانی، ۱۳۷۸: ۱۷)

با این مقدمه، به بحث اصلی بازمی‌گردیم؛ همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، یکی از شگفت‌انگیزترین و در عین حال بی‌سابقه‌ترین اتهاماتی که جدیداً به دولت ملی و شخص مرحوم دکتر مصدق زده می‌شود، بنیان‌گذاری پوپولیسم نفتی از ناحیه اوست. از آن‌جا که این‌گونه هتاک‌ها و دروغ‌بستن‌ها پس از استمرار و تکرار، به تدریج جا می‌افتند و به تعبیر میشل فوکو، واقعیت‌های دست‌کاری شده یا خلاف واقع را به جای یک واقعیت غیرقابل انکار می‌نشانند، ناگزیر باید از مدعیان، در درجه اول اسناد و استدلال طلب نمود و سپس موارد اشکال و ابهام را مورد بررسی قرار داد. آن‌چه که به‌ویژه در این زمینه خاص شگفت‌انگیز و تناقض‌آلود و به‌ویژه مشکوک به نظر می‌رسد، آن است که این اتهام متوجه دولتی می‌شود که برای اولین‌بار در تاریخ اقتصادی صدساله اخیر ایران، میزان اتکا به درآمدهای ارزی نفتی را به صفر رسانده و برای اولین و آخرین بار در شصت ساله اخیر، تراز تجاری غیرنفتی مثبت را ثبت کرده است و از نظر قدرت‌بخشی به نهادهای مدنی، بی‌سابقه‌ترین سطوح ظرفیت‌سازی نهادی و اقدامات عملی را در کارنامه خود دارد.

مستندات تاریخی نشان می‌دهد که دولت ملی، همواره به عقلانیت و محور قراردادن علم و نظر کارشناسی در فرایندهای تصمیم‌گیری و تخصیص منابع دعوت می‌کرده و برای مشارکت واقعی و سازمان‌یافته مردمی، بیشترین تلاش‌ها را داشته و در سیره نظری و عملی خود، بیشترین مبارزه را با رویه‌های زورگویانه و مردم‌فریبانه، استبدادی و استثمارگری صورت داده است. بنابراین زدن برجسب بنیان‌گذاری پوپولیسم نفتی به چنین دولتی، به واقع قابل تأمل است و حتی مشکوک به نظر می‌رسد. معلوم نیست این افراد از طریق متهم ساختن مصدق و دولت ملی او، درصدد تبرئه چه کسانی هستند و چه نفعی در این مسیر جستجو می‌کنند. مرحوم دکتر مصدق در عرصه سیاست‌گذاری در زمینه فرهنگ نیز، درست شبیه کاری که در حوزه اقتصاد انجام داد، تلاشی وافر در تعادل‌بخشی میان مسئولیت‌های دولت در این زمینه و مشارکت‌دادن گسترده گروه‌های ذی‌نفع اجتماعی داشت. تنها در دوره مصدق است که شورای عالی فرهنگ با ترکیب وزیر فرهنگ، رئیس دانشگاه تهران، یکی از مراجع تقلید، منتخبان اصناف و... تشکیل و مسئولیت تدوین اساس‌نامه مدارس و نظارت بر برنامه‌های تحصیلی به این شورا واگذار شد. (لاجوردی، ۱۳۷۲: ۱۳۵) مصدق البته در دوران نمایندگی مجلس نیز یکی از قدرتمندترین و کارشناسی‌ترین استدلال‌ها را در دفاع از استقلال مالی دانشگاه‌ها ارائه کرده بود. نگاهی به یکی از وجوه استدلال او، منش و شخصیت و طرز نگاه

مصدق را به مردم، جامعه و نخبگان ملت به نیکی منعکس می‌سازد: «اگر بنا باشد که مجلس به دانشگاه‌ها و استادان آن، که مربی رجال این مملکت هستند، اعتماد نکند... و به یک مفتش وزارت دارایی اعتماد کند، حقیقتاً آمیدی از این دانشگاه نمی‌توان داشت.» (کی‌استوان، ۱۳۷۲: ۲۵۶)

باز برای نمونه، در لایحه قانون شهرداری‌ها، دولت ملی پیش‌بینی کرده بود که رئیس شهرداری، نه از طرف دولت بلکه توسط انجمن شهر انتخاب شود. بر اساس این لایحه، اداره امور هر شهر یا روستا را انجمن‌های محلی برعهده داشتند و در انتخاب اعضای آن انجمن‌ها، زنان نیز حق رأی داشتند و این در حالی بود که بر اساس قانون اساسی وقت، زنان حق رأی برای انتخاب وکلا نداشتند. (لاجوردی، ۱۳۷۷: ۱۴۱۰) در دوران مصدق است که لایحه قانون وکلا به تصویب می‌رسد و این کانون به عنوان مؤسسه‌ای مستقل، دارای شخصیت حقوقی و با هدف استقلال وکلای دادگستری تأسیس می‌شود و وظیفه نظارت بر وکلا، رسیدگی به تخلفات آنان و اعطای پروانه وکالت به وکلای جدید، از وظایف این کانون در نظر گرفته می‌شود. (همان: ۱۴۰)

یا در لایحه ازدیاد سهم کشاورزان و سازمان عمران کشاورزی، بخشی به تأسیس شوراهای ده، دهستان و بخش اختصاص یافته است. مصدق در بحث‌های خود، مکرر تصریح می‌کرد که برپایی یک جامعه آزاد و مردم‌سالار، فقط منحصر به پارلمان نیست و پارلمان زمانی می‌تواند کارکردهای انتظاری و توسعه‌گرا داشته باشد که همه لایه‌های اجتماعی از طریق شوراهای تمرین‌های جدی در زمینه تصمیم‌گیری و کسب اعتماد به نفس و مهارت لازم برای دخالت در سرنوشت خود داشته باشند. او حتی در اوج مبارزات ملی شدن نفت با وجود همه افشاگرایی‌هایی که در مورد ظلم‌ها و سوءاستفاده‌ها و مداخله‌جویی‌های انگلیسی‌ها در ایران شده بود، هرگز از این جو در جهت دامن‌زدن به روحیه اجنبی‌ستیزی مطلق‌انگار استفاده نکرد، هرگز شعارهای دهان‌پرکن و محبوبیت‌آفرین نداد و دائماً در گفتار و کردار، مردم را به عقلانیت و اعتدال و مدارا و مراوده مبتنی بر اخلاق و عدالت دعوت می‌کرد. نفس این که قدرت‌های خارجی با منطق کودتا با مصدق و دولتش رویه‌رو شدند، نشان از آن دارد که او هوشمندانه و عالمانه، کوچک‌ترین بهانه‌ای به دست آنان نداده و هر بار در محاکم بین‌المللی، با استفاده از صلاحیت‌های اخلاقی، علمی و تجربی خود، پیروز از میدان خارج شده بود. مصدق در دوره دوم نخست‌وزیری خود نیز به صراحت سیاست خارجی دولت را مبتنی بر منشور ملل متحد و تقویت این سازمان و دوستی با کلیه دولت‌ها و احترام به همه ملل عنوان کرد. (ترکمان، ۱۳۷۴: ۷۸)

موفقیت حیرت‌انگیز دولت ملی در خلق بازارهای صادراتی جدید و افزایش معاملات پایاپای، استفاده مناسب و معقول از امکانات صندوق بین‌المللی پول و... همگی حاکی از بیزاری او از رفتارهای فرصت‌طلبانه، مردم‌فریب و دوری از طرح شعارهای غیرواقعی و تمرکز و تأکید

بر اخلاق و قانون بود. مصدق در ماجرای ملی شدن نفت هم هرگز اجازه نداد که سطح دعوا، از دعوای میان دولت با شرکت نفت ایران و انگلیس فراتر رفته و به دولت انگلستان برسد. اعتراض او به شرکت نفت ایران و انگلیس نیز اساساً به بهانه جویی‌ها، بی‌مسئولیتی‌ها، بی‌اعتنایی آن‌ها به قراردادهای فی‌مابین و مداخلات گسترده‌شان در امور داخلی ایران بود. (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۲۱۹) مستندات این ادعاها نیز به اندازه‌ای شفاف و غیرقابل انکار بود که کسی نمی‌توانست آن را نفی کند یا نادیده بگیرد. دکتر مصدق با فهم عمیقی که از نقش استثنایی نظام مالیاتی کارآمد برای بقا، کارآمدی و پاسخ‌گویی دولت داشت، تصریح می‌کرد که چون مردم مالیات می‌دهند، باید اطمینان حاصل کنند که پول‌شان به مصرف جامعه می‌رسد و بنابراین راه اساسی اصلاح نظام مالی ایران را قبل از هر چیز، جلب اعتماد مردم می‌داند. وی به صراحت اظهار می‌داشت که هر قدر جامعه بیشتر به تشکیلات دولت اطمینان کند، اخذ مالیات سهل‌تر است. (کی استوان، ۱۳۷۲: ۲۳۷)

بنابراین، ملاحظه می‌شود که او پاک‌دامنی و شفافیت را فراتر از یک مسأله شخصی می‌دید و برای تحقق آن در نهاد دولت، به صورت نظام‌وار تلاش می‌کرد و به لوازم تحقق آن نیز پای‌بند بود. مصدق در مستند قدرت به صراحت می‌گفت: «به عقیده این‌جانب نجات کشور ما منحصرأ در ایمان به دموکراسی حقیقی و ایجاد حکومت واقعی بر مردم است و هر نوع حکومتی که به آراء و افکار عمومی متکی نباشد، نه تنها قادر نیست خدمتی انجام دهد، بلکه منشأ بدبختی‌ها و معایب عظیم برای ملک و ملت خواهد شد... ایجاد حکومت دموکراسی هم بیش از هر چیز به انتخابات آزاد وابسته است. منظور آزادی‌خواهان این است که نفاق و شقاق ملت و دولت از میان برود.» (ترکمان، ۱۳۷۴: ۱۱۵ و ۱۱۶)

فخرالدین عظیمی نیز تعابیری را از وی نقل کرده که به واقع قابل توجه است. از جمله در جایی اشاره کرده که دکتر مصدق گفته است: «اصلاحات را یک شخص نمی‌تواند بکند، یک دیکتاتور نمی‌تواند اصلاحات انجام دهد. باید اصلاحات را به دست مردم داد و اجتماع را وارد اصلاحات کرد. وقتی که مردم وارد اصلاحات شدند، خودشان علاقمند می‌شوند و کمک می‌کنند، نه این‌که دیکتاتور بگوید من اصلاحات می‌کنم و اگر هم قبول نکنید، می‌برم شما را حبس می‌کنم.» (عظیمی، ۱۳۷۷) خوب دقت دارید که این عبارت‌ها در زمانی مطرح می‌شود که هنوز حتی در سطح اقتصادشناسان بزرگ جهان، عوامل تولید را همگن فرض نموده و قائل به امکان‌پذیری جابه‌جایی عوامل تولید بودند. به عبارت دیگر به زعم ایشان، لاقلاً در سطح نظری به سهولت امکان دارد که انسان‌ها را کنار بگذارید و به جای آن‌ها بر سطح سرمایه‌فیزیکی بیفزایید و حتی به رشدهای بالاتری هم دست پیدا کنید.

کسانی که در باب مسائل توسعه و توسعه‌نیافتگی ایران کار می‌کنند، حتی در ربع اول قرن بیست‌ویکم، یعنی دوران نشر گسترده ادبیات «انقلاب دانایی»، با برخی از مسئولان درجه یک

کشور به مشکل برمی‌خورند، چرا که برخی از ایشان هنوز گمان می‌کنند که به حساب آوردن مردم و قائل‌شدن نقش و جایگاه بایسته برای مردم در سرنوشت خود، هم‌چنان یک کلای لوکس است و به سهولت با ماشین‌آلات و تجهیزات، قابل جایگزینی هستند. زمانی که دکتر مصدق، از لزوم مشارکت و همراهی مردم برای توسعه سخن می‌گفت، هنوز ادبیات توسعه انسانی ظهور و بسط پیدا نکرده بود و کمتر کسی به این نکته توجه داشت که انسان‌ها، هدف اصلی برنامه‌های توسعه و مهم‌ترین ابزار تحقق اهداف توسعه باید به‌شمار آیند.

از نظر سطح آزادی‌های مشروع و قانونی نیز می‌توان به گفته‌های انور خامه‌ای استناد کرد که به صراحت و با مستندات کافی می‌گوید: «میزان آزادی مطبوعات تجربه‌شده در دوره دکتر مصدق از آغاز جنبش مشروطیت تا پایان سلطنت دودمان پهلوی هرگز تکرار نشده است.» (خامه‌ای، ۱۳۷۴) مصدق بر قدرت‌بخشی به نهادهای مدنی تأکید نظری، حقوقی و عملی داشت و خود شخصاً مبارزات جدی سیاسی بر ضد استبداد و استعمار را با ایجاد یک تشکل سیاسی آغاز کرد. در دوران قدرت نیز بیشترین رواداری و تحمل احزاب سیاسی مخالف را به نمایش گذاشت و از همه مهم‌تر، در اوج فشارهای بین‌المللی و تحریم‌ها و تهدیدها، از قطع درآمدهای نفتی یک فرصت تاریخی استثنایی و یک کارنامه منحصر به فرد و تکرار نشده ساخت. وقتی کسی با این کارنامه درخشان به بنیان‌گذاری پوپولیسم نفتی متهم می‌شود، بار دیگر باید از مدعیان پرسید که برهان‌شان چیست و با چه منطق و بر اساس کدام عملکرد، دولت ملی و نخست‌وزیر آن را به پوپولیسم نفتی متهم می‌کنند؟

### ۳. فقدان برنامه و برنامه‌ریزی

قبل از آن‌که به این اتهام پرداخته شود، لازم است اندکی درباره خود مسأله برنامه و برنامه‌ریزی نکاتی ارائه شود. موضوع و دغدغه محوری برنامه‌ریزی، نگرانی درباره آینده است و هر جامعه‌ای در هر سطحی بتواند به شیوه خردورانه‌تری پاسخ درخور و شایسته به این نگرانی‌ها بدهد، می‌تواند برخوردی پردستاوردتر و کم‌هزینه‌تر با آینده داشته باشد. فیلسوف و آینده‌شناس بزرگ فرانسوی، برتراند راسل، شناخت آینده را مهم‌ترین پیش‌نیاز تمدن‌سازی به حساب می‌آورد و بر این باور است که هر جامعه‌ای با سطح صلاحیت بالاتری بتواند از امور روزمره فاصله گرفته و دورنگری را جایگزین کوتاه‌نگری کند، از شایستگی بیشتری برای آینده‌سازی به‌گونه‌ای مطلوب برخوردار خواهد بود.

در هر کوشش برای شناخت آینده با تکیه بر روش‌های علمی، کسب سه نوع توانایی جستجو می‌شود که به ترتیب عبارتند از: دستیابی به قدرت پیش‌گیری از آینده‌های محتمل اما نامطلوب و برای آینده‌های محتمل با خصلت برون‌زا، ایجاد آمادگی‌های لازم برای مواجهه آگاهانه و همراه با تمهید لوازم مورد نیاز آن و بالاخره دستیابی به قدرت برخورد غیرتصادفی با آینده. به این ترتیب، ملاحظه می‌شود که در هر کوششی برای شناخت آینده، می‌بایست

به دو گروه عمده از سؤالات پاسخ داده شود که عبارتند از:

۱. در آینده با چه روندهایی روبه‌رو هستیم و چه چیزهایی اهمیت می‌یابد؟
  ۲. در آینده با چه روندهایی باید روبه‌رو شویم و چه چیزهایی باید اهمیت یابد؟
- به این ترتیب، عنصر هدفمندی و درگیر بودن انتخاب آینده‌های مطلوب یا ایده‌آل‌های هر جامعه و داشتن درک مشخصی از توسعه در کنار عنصر عقلانیت - که امکان بهره‌گیری از مناسب‌ترین روش‌ها و ابزارها برای پیش‌برد جامعه به سمت وضعیت مطلوب با همه لوازم و تمهیدات مورد نیاز را فراهم می‌کند - از زمره مهم‌ترین پیش‌نیازهای اقدامات برنامه‌ریزی‌شده برای توسعه محسوب می‌شود؛ یک جامعه برای آن که قادر به انجام فعل برنامه‌ریزی شود، بایستی طیف وسیعی از صلاحیت‌ها و ظرفیت‌های سخت‌افزاری و نرم‌افزاری را تدارک دیده باشد. به‌طور طبیعی کاستی‌هایی که در این عرصه‌ها وجود دارد، در هر سطحی که باشد، آثار خود را بر روی کیفیت برنامه‌ریزی و نحوه پیش‌برد آن منعکس خواهد ساخت.
- تا آن‌جا که به موضوع بحث ما مربوط می‌شود، یکی از تهمت‌های ناروا و دروغ‌هایی که به دکتر محمد مصدق و دولت او نسبت داده می‌شود، کنار گذاشتن برنامه اول توسعه و بی‌اعتقادی او و همراهانش با اصل برنامه و برنامه‌ریزی است. در کنار همه ناروایی‌هایی که این تهمت از آن برخوردار است، طنز تلخی نیز در مورد برخی تهمت‌زندگان وجود دارد؛ این‌که لااقل بخشی از تهمت‌زندگان، داعیه‌دار باور به نظم خودجوش هستند که در ذات خود برنامه‌ریزی را نامطلوب و اختلال‌آفرین به شمار می‌آورد. وجه دیگر تلخی این طنز آن است که گویی یک برنامه تمام‌عیار و کامل وجود داشته که همه اجزای سیستم، خود را موظف به تبعیت کامل از آن می‌دانسته‌اند و ناگهان دکتر مصدق از گرد راه رسیده و آن را متوقف کرده است. اما واقعیت چیست؟ واقعیت این است که اولین برنامه هفت ساله عمرانی کشور که در سال ۱۳۲۷ به تصویب مجلس شورای ملی رسید و برای اجرا به دولت ابلاغ شد، چیزی جز یک برنامه با نگرش فیزیکی محض و ترکیبی از چند پروژه مشخص نبود. بنابراین، گرچه ابوالحسن ابتهاج در کتاب دو جلدی خاطرات خود به تفصیل بیان می‌کند که چه موانع دهشتناک ذهنی، ساختاری و به‌ویژه سیاسی در مسیر برنامه‌پذیر کردن دولت، هم در دوره پهلوی اول و هم هنگام زمامداری فرزند او وجود داشته، اما به هر حال اصل ماجرای برنامه‌ریزی با هدف وام‌گیری از بانک جهانی در ساختار سیاسی ایران مقبولیت یافت. هنگامی که دولت وقت تقاضای وام خود را به بانک جهانی داد، پاسخ این بود که این بانک فقط در قالب پروژه‌های مشخص و مبتنی بر برنامه‌های معین آمادگی وام‌دهی دارد و هم از این رو بود که پس از یکی دو بار آزمون و خطا و رفت و برگشت اسناد با بانک جهانی، بر دولت وقت محرز شد که قادر به صورت‌بندی برنامه‌ای خواسته‌های خود حتی در حد معرفی چند پروژه هم نیست. به همین دلیل، از دو شرکت خارجی «موریسون نادسون» و شرکت

«مشاوره ماوراء بحار» کمک گرفتند و در چارچوب طراحی این دو شرکت، برنامه‌ای تدوین شد که می‌بایست ۳۲ درصد منابع آن از محل وام بانک جهانی و ۳۷ درصد آن نیز از محل عایدات نفت، تأمین مالی شود. اما نیکی کدی در کتاب «ریشه‌های انقلاب ایران» می‌گوید به دلیل بهانه‌تراشی‌هایی که شرکت نفت ایران و انگلیس می‌کرد و به دلیل تردیدهای جدی از ناحیه بانک جهانی، به واسطه دخالت‌های غیرعادی شاه و دربار در تخصیص منابع دولتی، اساساً قبل از روی کار آمدن مصدق این برنامه با توقف روبه‌رو شده بود. (کدی، ۱۳۷۱: ۲۰۲ و ۲۰۱) حبیب لاجوردی نیز در مقاله خود که در کتاب جیمز بیل و راجر لوئیس انعکاس یافته، تصریح می‌کند که قرارداد دولت ایران با شرکت مشاورین ماوراء بحار اساساً در دی ماه ۱۳۲۹ از سوی طرف خارجی به صورت یک جانبه لغو شده بود و آن‌ها نیز در توجیه این کار خود، مهم‌ترین عامل را انواع و اقسام دخالت‌های سیاسی ذکر کرده بودند. (لاجوردی، ۱۳۷۲: ۱۳۲) هنگامی که در زمان حیات دکتر مصدق، محمدرضا پهلوی در کتاب «مأموریت برای وطنم»، بار گناه توقف برنامه اول را به گردن مصدق می‌اندازد، او در پاسخی صادقانه و با صراحت، مسأله فساد مالی شاه و دربار را به گواه شواهد بی‌شمار، مانع اصلی اقدامات برنامه‌ای و توقف برنامه اول ذکر می‌کند و می‌نویسد: «گناه این عدم موفقیت به گردن آن کسانی است که بر خلاف قانون در امور مملکت دخالت کردند و از این طریق سرمایه‌های هنگفتی به دست آوردند.» (مصدق، ۱۳۶۵: ۳۶۸) پس ملاحظه می‌شود که اساساً قبل از روی کار آمدن مصدق، برنامه متوقف شده بود و از آن‌جا که نزدیک به ۷۰ درصد کل منابع مورد نیاز برای پیش‌برد آن، یعنی سهم ۳۲ درصدی وام بانک جهانی و سهم ۳۷ درصدی عایدات نفت در دولت ملی موضوعیت خود را از دست داده بود، هنگام معرفی دکتر مصدق به مجلس برای کسب رأی اعتماد، هم شاه و هم نمایندگان از او برنامه طلب کردند. مصدق نیز یک برنامه دو محوری ارائه کرد که محور اول آن، تعهد به اجرای قانون ملی‌شدن نفت و تخصیص عواید حاصله به تقویت بنیاد اقتصادی کشور و محور دوم آن، اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداری‌ها بود. به واسطه بدیهی‌بودن توقف برنامه اول، نه شاه و دربار و نه نمایندگان، هیچ‌کدام ایرادی به مصدق برای ارائه چنین برنامه‌ای یا به عبارت دقیق‌تر، نادیده‌گرفتن قانون برنامه اول عمرانی، وارد نداشتند. (نجاتی، ۱۳۷۸)

این نکته جالبی است که در دور دوم نخست‌وزیری دکتر مصدق، رفتار او در زمینه ارائه برنامه به مجلس، نسبت به دور اول کاملاً تفاوت کرد. در اولین برنامه، او فقط به دو محور اشاره کرده است، یعنی یک برنامه حداقلی که با بسیج همه ظرفیت‌های انسانی و مادی، قسمت اول آن یعنی ملی‌شدن نفت محقق شد. کسانی که با تجربه برنامه‌ریزی توسعه در ایران آشنایی دارند، می‌دانند که حتی تا امروز تدوین‌کنندگان برنامه‌های توسعه، مرزبندی مشخصی میان بیان آرزوها و هدف‌گذاری برنامه‌ای به معنای دقیق آن ارائه نداده‌اند و

توجه به رویه اعمال شده از سوی مصدق از این زاویه، حتی امروز هم می‌تواند به ارتقای فهم تدوین‌کنندگان برنامه توسعه کشور کمک کند. مصدق نه با طرح آرزوهای دور و دراز در برنامه‌های پیشنهادی‌اش، وعده‌های آن‌چنانی می‌دهد و نه به قاعده مألوف مقامات کشورهای در حال توسعه، تلاشی برای مردم‌فریبی و آرزوفروشی از این ناحیه می‌کند. جالب آن‌که در نامه‌ای به نمایندگان، اقدام به تشریح محورهای برنامه جدید خود می‌کند که تمرکز اصلی آن بر استمرار برنامه رقابتی کردن بازار سیاست، انضباط جدی مالی در دولت، توجه به زیرساخت‌های نرم‌افزاری توسعه از جمله اصلاح قانون مطبوعات، اصلاح قوانین دادگستری، اصلاح سازمان‌های اداری و قوانین استخدامی کشوری و قضایی، اصلاح قوانین پولی و بانکی و... محور قراردادن بخش‌های مولد از طریق تشویق تولید و ایجاد اشتغال، به فعلیت رساندن ظرفیت‌های بلااستفاده معدنی کشور، ارتقای توانمندی دولت و دیوان‌سالاری دولتی و اصلاح امور فرهنگی و بهداشتی و ارتباطی بود. (ترکمان، ۱۳۷۴: ۱۴۶)

#### ۴. نارضایتی مردم از عملکرد اقتصادی دولت ملی

صرف‌نظر از همه استدلال‌هایی که در این زمینه مطرح شده، باید پرسید اگر واقعاً اوضاع اقتصادی آن دوره به اندازه‌ای که از سوی مخالفان دکتر مصدق ادعا می‌شود خراب بوده و مردم از این ناحیه به ستوه آمده بودند و دکتر مصدق نیز شکست خود را پذیرفته بود، پس چه نیازی به اقدامات مکرر خشونت‌بار و مسلحانه‌ای استبداد داخلی و کودتای خارجی‌ها وجود داشت؟ بدون تردید در یک کشور در حال توسعه، همواره مشکلاتی در حوزه اقتصاد وجود دارد و هنگامی که فشارهای داخلی و خارجی افزایش می‌یابد، می‌توان انتظار داشت که آثار این فشارها در حوزه اقتصاد به‌مراتب زودتر آشکار شود. اما بحث بر سر این است که آیا جهت حرکت به سمت بهبود وضعیت بوده یا عکس آن؟ و از آن مهم‌تر این‌که جهت‌گیری‌های اقتصادی دولت مصدق، توده‌های مردم را تحت فشار قرار داده بود یا منافع مستقر استبداد و استعمار را به طرز بی‌سابقه‌ای به چالش کشید؟ برای شروع بحث در این زمینه مناسب‌ترین نقطه عزیمت، ردگیری وضعیت کشاورزی و کشاورزان است، چرا که در آن دوره بالغ بر ۷۰ درصد جمعیت ایران در جامعه روستایی استقرار داشته و عموماً به فعالیت کشاورزی مشغول بوده‌اند.

شروع بحث از وضعیت کشاورزان، برای همه کسانی که نسبت به سلطه غیرمعارف عدم‌شفافیت در یک اقتصاد رانتی آگاهی دارند و نیک می‌دانند که در فضای رانتی چگونه به تعبیر چامسکی، واقعیت‌های تاریخی از سوی صاحبان منافع رانتی، «مهندسی» و دست‌کاری می‌شوند، می‌تواند از منظر فهم پیچیدگی‌های درک واقعیت‌ها، به‌ویژه در پژوهش‌های تاریخی در اقتصاد سیاسی ایران، آموزنده و الهام‌بخش باشد.

به تعبیر فوکو، برساختن رژیم‌های واقعیت به‌جای حقایق و دست‌کاری و وارونه‌سازی حقایق

در راستای «منافع» گروه‌های ذی‌نفع، در زمره القبای پیوند میان تبلیغات و ساخت قدرت برای رسیدن به اهداف اقتصادی در فضای رانتی است و از منظر اقتصادی، از آن‌جا که در یک جامعه رانت‌زده، اکثریت مردم، غیرسازمان‌یافته، پراکنده و فاقد ارتباط با یکدیگر هستند، آسیب‌پذیری ایشان از این وارونه‌سازی‌ها بیشتر و توانایی آن‌ها برای ابراز دیدگاه‌های خود بسیار اندک است، چرا که از آن‌ها صدای چندانی به گوش کانون‌های توزیع رانت نمی‌رسد. اما درست برعکس، رانت‌جویان با سازمان‌یافتگی کامل و با بهره‌گیری از قدرت و ثروت، می‌توانند جریان‌سازی کنند، جوسازی کنند و در راستای منافع خود، کاه را کوه و کوه را کاه جلوه دهند.

با توجه به این ملاحظات و با لحاظ کردن این واقعیت که در اقتصادهای رانتی، روستاییان و کشاورزان نسبت به هر گروه اجتماعی دیگر، دست پایین‌تری دارند، بررسی اسناد و مدارک و آمار و ارقام مربوط به اوضاع تولید و معیشت ایشان می‌تواند به نحو بسیار مناسب‌تری برای رمزگشایی از واقعیت‌ها، کارآمد و ثمربخش باشد.

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد مرحوم دکتر شبیری‌نژاد در مقدمه ارزشمندشان بر کتاب «اصول و قواعد و قوانین مالیه در ممالک خارج و ایران»، به این نکته بدیع اشاره کرده‌اند که مهم‌ترین نقد مرحوم دکتر مصدق به اصلاحات مالی شوستر و میلسپو این بوده که آنان به واقعیت‌های مناسبات اقتصادی و اجتماعی و به‌ویژه نقش سرنوشت‌ساز و تعیین‌کننده بخش کشاورزی در عملکرد اقتصادی ایران بی‌توجه بوده و با تقلید از شرایط خاص کشورهای صنعتی، اصلاحات مالی خود را فقط منحصر به فعالیت‌های اقتصادی شهری کرده بودند. مصدق به دلیل شناخت عمیق خود از واقعیت‌های اقتصادی ایران، بدون تحمیل کردن تنش‌های شدید به جامعه، گام‌های زیربنایی متعددی برای تعادل بخشی به مناسبات اجتماعی نابرابر تولید در روستاها برداشت و نتیجه عملی این همه دقت و حساسیت به سرنوشت کشاورزی و کشاورزان، کارنامه‌ای بود که در آن مقطع رقم خورد. شواهد موجود حکایت از آن دارد که در دوره سال‌های ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲ توجه ویژه به مصالح و منافع بخش‌های مولد جواب داده است، به طوری که قیمت نسبی محصولات کشاورزی و دام‌داری از سطح تورم کشور فاصله معناداری داشته و این تنها به دلیل افزایش چشم‌گیر اکثر تولیدات کشاورزی کشور در آن زمان بود. (خامه‌ای، ۱۳۷۵: ۱۴۰)

بالاترین رشدها را در دوره مزبور پنبه با ۷۶ درصد افزایش تولید، چغندر قند ۴۱ درصد، گندم ۲۲ درصد، جو ۱۵ درصد و برنج معادل ۱۳ درصد داشته‌اند. ضمن آن‌که به‌طور مشخص در سال ۱۳۳۲ چیزی نزدیک به ۵۲ هزار تن پنبه امکان صدور یافت که به‌گواه شواهد موجود، تا آن زمان این میزان صادرات در طول تاریخ اقتصادی کشور بی‌سابقه بوده است. جلیل بزرگمهر به درستی منشأ اصلی این دستاورد خارق‌العاده را جهت‌گیری‌های سیاستی

هوشمندانه دولت مصدق ذکر می‌کند. (بزرگمهر، ۱۳۶۵: ۳۰۵) اما از همه این استدلال‌ها مهم‌تر، رکورد افسانه‌ای و تکرار نشده تراز تجاری مثبت غیرنفتی کشور در دوران دولت ملی است. از آن‌جا که جز نفت - که صادراتش در این دوره متوقف شد - اکثریت قریب به اتفاق اقلام صادراتی غیرنفتی ما را محصولات کشاورزی تشکیل می‌داده، بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که تولیدات کشاورزی به میزانی افزایش یافته که با وجود افزایش چشم‌گیر صادرات آن‌ها، قیمت محصولات کشاورزی در کل دوره سه ساله پیش‌گفته در مجموع ثابت باقی مانده است. (خامه‌ای، ۱۳۷۵: ۱۴۰) ضمناً توجه به این واقعیت که بخش اعظم فرش دست‌بافت کشور نیز در مناطق روستایی تولید می‌شده، می‌توان انتظار داشت که به‌طور نسبی رفاه روستاییان و کشاورزان افزایش یافته باشد. هم‌چنین درباره موضوع تریاک، دولت طی مذاکراتی با شرکت‌های داروسازی بزرگ، تریاک را از کشاورزان خریداری و به این شرکت‌ها واگذار کرد که هم باعث کاهش اعتیاد کشاورزان و روستاییان شد و هم برای آن‌ها درآمدزا بود.

همین وضعیت کم‌وبیش در حوزه تولید صنعتی نیز قابل مشاهده است به‌طوری که رشد کل کارگاه‌ها و به‌ویژه کارگاه‌های بزرگ صنعتی در این دوره چیزی حدود ۳۵ درصد است. شواهد موجود حکایت از آن دارد که رشد کل کارگاه‌ها و نیز کارگاه‌های کوچک صنعتی نیز در همین حدود است. (خامه‌ای، ۱۳۷۵: ۱۵۴) در این زمینه دو نکته به‌لحاظ تحلیلی قابل توجه است: نخست آن‌که رشد تعداد کارگاه‌های بزرگ صنعتی در آن دوران حکایت از اوج‌گیری موفقیت دولت مصدق در جلب اعتماد سرمایه‌گذاران برای ترجیح تولید به سوداگری و سایر فعالیت‌های غیرمولد دارد، چرا که اکثریت قریب به اتفاق کارگاه‌های بزرگ صنعتی ایجادشده در آن دوره متعلق به بخش خصوصی بوده و این چیزی است که تا امروز حسرت آن برای علاقمندان به توسعه ملی باقی مانده است. نکته دوم، رشد متوازن کارگاه‌های صنعتی بزرگ‌مقیاس و واحدهای با مقیاس متوسط و کوچک است که در مقیاس‌های گوناگون اقدام به سرمایه‌گذاری تولیدی کرده‌اند.

برای درک پیچیدگی‌ها و نقش و اهمیت وجوه نرم‌افزاری مدیریت توسعه در دستیابی به چنین موفقیت‌هایی، کافی است به تجربه اخیر بنگاه‌های زودبازده در کشورمان در دوره سال‌های ۱۳۸۴ به بعد توجه شود؛ در حالی که دولت با وارد کردن فشارهای بی‌منطق به بانک‌ها، آن‌ها را ناگزیر می‌کرد که بی‌ضابطه و بدون در نظر گرفتن توجیه‌های فنی-اقتصادی به راه‌اندازی شتابزده بنگاه‌های زودبازده اقدام کنند، هم‌زمان اقدام به آزادسازی افراطی واردات کرد. این در حالی است که ابتدایی‌ترین اصول مدیریت توسعه، می‌گویند به هنگام راه‌اندازی واحدهای نوپای صنعتی، حتماً باید حمایت‌های اندیشیده و توسعه‌گرا از این بنگاه‌ها صورت بگیرد. تنها در سایه چنین رویکردی است که بنگاه‌های کوچک به تدریج و

به صورت منطقی رشد می کنند و پیوند معنی دار و ارگانیک میان واحدهای کوچک، متوسط و بزرگ برقرار می شود.

در تجربه اخیر کشورمان و در سایه نادیده گرفتن این ملاحظات بدیهی اما سرنوشت ساز، بی کاران سابق به بی کاران بدهکار تبدیل شدند و به واسطه آزادسازی افراتی، حتی بنگاه های تولیدی ریشه دار کشور با مشکل روبه رو و اغلب ورشکست شدند تا چه برسد به بنگاه های زودبازده و بالاخره بانک ها نیز به واسطه ناتوانی بی کاران بدهکار برای بازپرداخت اقساط خود، با بحران وام های بدون بازگشت مواجه شدند. این قیاس برای نشان دادن بزرگی کار دولت ملی در حدود ۶ دهه پیش، کافی به نظر می رسد.

اوج موفقیت اقتصادی دکتر مصدق را می توان در بخش بازرگانی خارجی مشاهده کرد به طوری که میزان صادرات غیرنفتی کشور در سال ۱۳۳۲ نسبت به سال ۱۳۲۹ از نظر وزن ۱۳۰ درصد و از نظر ارزش ۱۳۷ درصد افزایش یافته است. ضمن آن که در این دوران، رکورد تاریخی تراز مثبت تجاری غیرنفتی نیز به ثبت رسید. جالب آن که در سال های ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ در حالی که واردات کالاهای ضروری افزایش نشان می دهد اما از ورود کالاهای غیر ضروری و تجملی جلوگیری به عمل آمده است. در مورد اقلام محصولات استراتژیک نیز در حالی که در سال ۱۳۲۹ ایران، هم وارد کننده گندم و هم وارد کننده جو بوده، در سال ۱۳۳۲، ۴۸۰ تن گندم و بیش از ۱۲ تن جو صادر شده است و همان گونه که قبلاً ذکر شد، علی رغم افزایش چشمگیر صادرات کالاهای کشاورزی، به واسطه افزایش چشم گیرتر تولید این محصولات در داخل، قیمت آن ها در بازارهای داخلی تغییر محسوسی را نشان نمی دهد. برجسته ترین نکته در مورد بازرگانی خارجی کشور در این دوره افزایش بیشتر ارزش کالاهای صادراتی نسبت به وزن آن کالاهاست که نشان می دهد تدابیر دکتر مصدق در همین دوره کوتاه منجر به توقف روند نزولی رابطه مبادله شده است. این دستاوردی تاریخی و کم نظیر به شمار می رود و در صورت تداوم و استمرار دولت ملی، می توانست الگوی سنتی - استعماری تجارت خارجی ایران را به تدریج متحول سازد. ضمن آن که متوقف کردن روند نزولی رابطه مبادله، حکایت از خودداری مصدق به توسل به رویه های فریب کارانه و ارزان فروشی برای دادن آمارهای اغواگر دارد که از این زاویه نیز پدیده مزبور را می بایست به مثابه یک نقطه عطف در نظر گرفت.

نگاهی به شاخص هزینه زندگی در آن دوره نیز وجوه دیگری از واقعیت ها درباره موفقیت یا عدم موفقیت دولت ملی را آشکار می سازد. براساس شواهد موجود، شاخص هزینه زندگی در سال های ۱۳۳۰، ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ به ترتیب رشدی معادل ۵/۴، ۶/۸ و بالاخره ۹/۵ درصد را به نمایش می گذارد که با لحاظ کردن همه شرایط و اضطراب های حاکم بر اقتصاد ایران، در مجموع کارنامه ای درخشان و قابل قبول است، به ویژه اگر دقت کنیم که بلافاصله پس از

کودتا، یعنی در سال ۱۳۳۳، با وجود از بین رفتن تحریم‌ها و جریان یافتن سیل کمک‌های اقتصادی دولت‌های انگلستان و آمریکا - که طراحان کودتا بودند - سطح عمومی قیمت‌ها رشدی بالغ بر ۸/۱۶ درصد داشت که نسبت به سه ساله قبل از آن سرسام‌آور و نگران‌کننده بوده است. (کاتوزیان، ۱۳۷۵: ۳۵۴) خانم دکتر خلعتبری نیز در گزارش دقیق و بارزش «کالبدشکافی یک توسعه» که متأسفانه هنوز به زیور طبع آراسته نشده، می‌گوید که از این زاویه، دوره مسئولیت دکتر مصدق نسبت به سال‌های آغازین دهه ۱۳۲۰ نیز به واقع درخشان و خارق‌العاده است. بنا به گزارش ایشان، متوسط افزایش هزینه زندگی در سال‌های ۱۳۱۹ تا ۱۳۲۳ سالانه بالغ بر ۷/۵۸ درصد بوده است. (خلعتبری، بی‌تا: ۴۵)

اما بی‌تردید برجسته‌ترین جنبه موفقیت دولت ملی را می‌بایست انضباط بودجه‌ای اعمال‌شده در این دوران به حساب آورد. می‌دانیم که به واسطه شرایط اضطراری ناشی از تحریم‌ها و تهدیدهای خارجی در سال‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ بودجه کشور به صورت یک‌دوازدهم تصویب شده بود، اما مدیریت اقتصادی هوشمندانه دکتر مصدق و یارانش موجب شد که حتی در همان سال اول تحریم نفتی، رشد درآمدها بیشتر از رشد هزینه‌ها باشد و در سال ۱۳۳۱ نسبت به سال ۱۳۳۰، رشد درآمدها نزدیک به دو برابر رشد هزینه‌ها بوده است که این مسأله در طول تاریخ اقتصادی صد ساله اخیر ایران پدیده‌ای استثنایی و کم‌نظیر محسوب می‌شود. ضمن آن که برای سال ۱۳۳۲ بودجه به صورت کامل به تصویب رسید که این نیز خود حکایت از تسلط و غلبه کامل بر بحران‌های ناشی از فشارهای خارجی و تحریم‌ها در کنار کارشکنی‌های داخلی محسوب می‌شود. (توانیان فرد، ۱۳۶۰: ۱۱۲)

##### ۵. بزرگ‌شدن دولت

مطرح‌کردن این ادعا به‌ویژه از ناحیه کسانی که تحصیلاتی در رشته اقتصاد دارند، در غیاب مشخص کردن ریشه‌های مسأله و نیز بی‌توجهی به این یافته مهم چند دهه اخیر که آن چه اهمیت دارد، «چگونگی» و «کیفیت» مداخله دولت است و نه به تنهایی اندازه آن، شگفت‌انگیز به نظر می‌رسد؛ چرا که آن‌ها می‌فهمند از منظر ملاحظات نظری، مسأله اصلی در بزرگ‌شدن دولت ملی، بودن یا نبودن صنعت استخراجی صادراتی نیست، بلکه مسأله اصلی ورود هر منبعی به عایدات دولت است، بدون آن که برایش زحمتی کشیده شده باشد. از این زاویه، هیچ تفاوتی نمی‌کند که درآمد جدید از ناحیه حق‌الامتیاز باشد یا کمک خارجی یا حتی از طریق وام‌گیری خارجی. در تمام این موارد، در غیاب شفافیت و فقدان جامعه مدنی قدرتمند و وجود دیوان‌سالاری فاسد، به هر حال دولت هم‌زمان با افزایش ناکارآمدی و فساد، از نظر اندازه هم بزرگ خواهد شد. قبلاً اشاره شد که مصدق با آگاهی از این واقعیت‌ها، از یک‌سو با اعمال حداکثر وسواس، از هر گونه اضافه‌شدن بار تعهد مالی جدید به دولت اجتناب کرد و از سوی دیگر، با اتخاذ راهبرد انضباط مالی، مخارج غیرضروری موجود

را نیز تقلیل داد که اثر عملی آن نیز پیشی گرفتن رشد درآمد از رشد هزینه‌های دولت در دوران زمام‌داری او و با وجود همه چالش‌ها و بحران‌هایی بود که بر او تحمیل می‌شد. اهتمام تمام‌عیار مصدق برای برقراری یک رابطه شفاف و مبتنی بر اعتماد میان دولت و ملت، از طریق بسط آزادی‌های مدنی و جلب مشارکت سازمان‌یافته مردم در بازارهای سیاست و اقتصاد نیز در این مسیر قابل توضیح است. در کنار همه این واقعیت‌ها، این نکته هم قابل توجه است که پایه اصلی افزایش مداخلات دولت در اقتصاد ایران، در دوران استبداد رضاشاهی گذاشته شد. در این زمینه، ارزیابی تحلیلی کاتوزیان، به‌درستی نشان می‌دهد که در دوره رضاشاهی، منشأ اصلی بزرگ‌شدن دولت، آمیزه‌ای از اهداف مشترک استبداد و استعمار و یا تکیه بر ابزارهای سلب آزادی‌ها و ایجاد شرایط خفقان و سرکوب و بسط بی‌سابقه هزینه‌های نظامی‌گری بوده است که پیوند معنی‌داری میان نفت و افزایش مداخله دولت همراه با سیطره نظامی‌ها در اقتصاد برقرار شده و اتفاقاً دکتر مصدق آمده بود که این مناسبات را برهم زند. کاتوزیان در این زمینه می‌نویسد به‌طور مشخص از اولین سال پس از کودتای سوم اسفند و از حدود سال ۱۳۰۰ است که تولید و درآمد نفت به عاملی کلیدی در تحولات اقتصاد سیاسی ایران تبدیل شده و مهم‌ترین دلایل آن هم به شرح زیر است:

۱. لزوم حفظ ایران به‌عنوان منطقه حیاتی برای شرکت‌های چندملیتی نفتی و نیز حکومت‌های غربی.

۲. وابسته‌شدن تقاضای داخلی، تراز پرداخت‌های خارجی و مخارج دولتی به قیمت و مقدار نفت صادراتی.

۳. افزایش قدرت اقتصادی و سیاسی دولت که تنها عامل دریافت و توزیع درآمد نفت بود.

۴. ایجاد بخش اقتصادی مستقلی که به صورت دوگانه و با بیگانگی کامل نسبت به سایر بخش‌های اقتصادی و سیاسی رشد کند.

۵. پیدایش منبعی نامشهود برای گسترش واردات، مصرف و رفاه عمومی.

وی در ادامه تصریح می‌کند در راستای این مؤلفه‌ها، مشاهده می‌شود که تولید و صدور نفت در فاصله سال‌های ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۵، به چهار برابر افزایش یافته است. (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۱۳۶) همچنین، به موازات این افزایش تولید و درآمد، رویه مألوف کودتاگر نظامی و شاه مستبد بعدی، همانا رویه کوتاه‌نگرانه افراط در انبساط مالی و تزریق کل درآمد حاصله به اقتصاد بوده و به همین دلیل است که در تمام این دوران، هم کل اعتبارات بودجه روند افزایشی داشته و هم سهم اکثر قریب به اتفاق وزارت‌خانه‌ها رو به افزایش بوده است. (همان: ۱۷۵)

ادبیات وسیع پدید آمده درباره بیماری هلندی و اقتصاد سیاسی رانتی، نشان می‌دهد که رانت نفتی به خودی خود منجر به افزایش مداخله دولت در اقتصاد نمی‌شود، بلکه این کیفیت

ساختار نهادی، سطح سلامت، صلاحیت علمی و توان اجرایی دولت است که سرنوشت‌ها را در این زمینه تعیین می‌کند و به همین خاطر است که امروز اقتصاددانان بزرگ توسعه، از تفکیک «رانت‌های ارزش‌زدا» از «رانت‌های ارزش‌افزا» سخن می‌گویند که خود بحث مفصل، بسیار حیاتی و سرنوشت‌سازی است و به مناسبتی دیگر و جایی دیگر به شرح آن پرداخته‌ام. (مؤمنی، ۱۳۸۳) این جا به ذکر این نکته بسنده می‌کنم که برخلاف باورهای کلیشه‌ای منعکس در تئوری‌های ارتودوکس اقتصاد بازار در غیاب فروض و اصول موضوعه این رویکرد نظری در دنیای واقعی، اقتصاددانان، امروز اصل وجود رانت را حتی در اقتصادهای پیش‌رفته صنعتی نیز اجتناب‌ناپذیر می‌دانند و بنابراین آن چه مهم است، نحوه مدیریت آن‌هاست، نه ملی بودن یا نبودن صنعت استخراجی مربوطه برای کشورهای در حال توسعه. ضمن آن که تکرار کلیشه‌ای قطب‌بندی کاذب دولت-بازار در ایامی که حتی بانک جهانی نیز اصل ضرورت مداخله دولت را به‌تمامه به رسمیت می‌شناسد و از کل سیاست‌های دنبال‌شده از سوی خود در نیمه دوم قرن بیستم انتقاد کرده و به اشتباهاتش به‌هزینه سنگین کشورهای در حال توسعه- نیز اذعان می‌نماید، به‌راستی شگفت‌انگیز است. بانک جهانی در گزارش توسعه جهانی سال ۱۹۹۷ اذعان می‌کند که تمرکز ۵۰ ساله آن بانک بر کوچک‌سازی دولت از اساس اشتباه بوده و آن چه که اهمیت دارد چگونگی مداخله دولت است، نه مقدار مداخله. (بانک جهانی، ۱۳۷۸)

آیا برای مصدق باید این جرم محسوب شود که ۵۰ سال زودتر از کارشناسان بانک جهانی این مسأله را فهمیده بود و با تمام وجود تلاش می‌کرد که از طریق شفاف‌سازی و رقابتی کردن بازارهای سیاست و اقتصاد در ایران، امکان مشارکت هرچه فعال‌تر بخش خصوصی مولد را در اقتصاد ایران فراهم سازد؟

تنها با نگاه از این زاویه است که نادرستی و بی‌معنی بودن مغالطه مفهومی ملی-دولتی به‌عنوان یک اتهام جدید برای دکتر مصدق آشکار می‌شود. در قسمت قبلی نشان دادیم که اتهام افزایش مداخله دولت در اقتصاد به‌واسطه ملی‌شدن صنعت نفت، داور ناصوبایی است که اثر عملی آن، بی‌اعتنایی به سوابق تاریخی مسأله و به‌ویژه نادیده گرفتن نقش رضاشاه در این زمینه است. اثر عملی قطب‌بندی کاذب ملی-دولتی که درباره شرکت نفت و صنعت نفت ایران مطرح می‌شود نیز در عمل به‌نوعی تلاش برای تبرئه کودتاچیان است. واقعیت این است که مصدق نفت را ملی کرد و این کار فقط از سوی یک دولت ملی به معنای دقیق کلمه برمی‌آید و تا زمانی که روابط مبتنی بر شفافیت، قانون‌مندی و اعتماد متقابل میان دولت و ملت برقرار است، در تحت کنترل درآمدن شرکت نفت از سوی دولت و خلع ید از استعمارگران، مرزی میان دولتی بودن و ملی بودن وجود ندارد؛ در این شرایط، دولت برگزیده ملت و تحت نظارت کامل آن‌هاست. بنابراین اتهام تحریف‌گونه جدید که گفته می‌شود مصدق نفت را دولتی کرد و نه ملی، به‌کلی رنگ می‌بازد.